



ارزیابی خطاهای کتب طبقات امامیه درباره به قتل رسیدن زین الدین عاملی

پدیدآورده (ها) : آدم آریکان؛ ذوقی، فتح الله

فلسفه و کلام :: کتاب شیعه :: بهار و تابستان 1390 - شماره 3

از 31 تا 59

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/940564>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 01/04/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

آثار باقی‌مانده کتب طبقات امامیه دربارهٔ بقیة السیدان زین‌الدین العابدین

چکیده: زین‌الدین عاملی که از او با عنوان شهید ثانی یاد می‌شود عالمی شیعی - امامی است که در دوره سلطان سلیمان قانونی به استانبول آمده و به عنوان مدرس مدرسه نوریه بعلبک تعیین شده است. یادداشت‌هایی که وی درباره‌ی زندگی خود نوشته و نقل‌های شاگردش ابن العودی. که زمانی طولانی با او بوده است. درباره سه سال آخر عاملی و شهادت او هیچ آگاهی بی‌دست نمی‌دهد. درباره به قتل رسیدن عاملی اطلاعات محدود و قابل مناقشه‌ای موجود است. برخی اطلاعات جدید مانند نوشته‌های النهرولی که شاهد کشته‌شدن عاملی بوده است. نادرست بودن اطلاعات مربوط به جریان. زمان. مکان و عوامل شهادت او در کتب تراجم امامیه و ناسازگاری آن با واقعیت‌های تاریخی را آشکار نموده است.

کلید واژه: شهید ثانی. زین‌الدین. شهید ثانی - ماجرای شهادت. عالمان شیعه قرن دهم. تاریخ شیعه - شام. کتابهای تراجم نقد و بررسی.

اشـاره
آدم آریکان (ADEM ARIKAN) در سال ۲۰۱۰ دکترای تاریخ از دانشگاه استانبول گرفت. پایان نامه کارشناسی ارشد او دربارهٔ دیدگاه‌های دینی و سیاسی علامه حلّی و پایان نامه دکترای او دربارهٔ شیعه در دوره سلجوقیان است. مقالات متعددی در زمینه تاریخ تشیع در نشریات علمی کشور ترکیه نوشته است. متن اصلی این گفتار در نشریه دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا، شماره ۱۹، سال ۲۰۰۹، صص ۸۷-۱۱۲ منتشر شده است.

مـقدمه
زین‌الدین بن علی بن احمد، مشهور به «الشهید الثانی» (م. ۹۶۵هـ/۱۵۵۸م)، با انتساب به زادگاهش منطقه جبل عامل^۱ لبنان با نسبت «العاملی» نیز شناخته می‌شود.^۲ به دلیل

اینکه دوره‌ای خاندان بشاره در منطقه جبل عامل حاکم بوده‌اند، نام این منطقه در برخی منابع به صورت «بلاد بنی بشاره» نیز رفته است.^۳

زین‌الدین عاملی یکی از سرآمدان علمای امامیه است که آثاری بسیاری چون مسالک الإنهاف و روضة البهیة دارد که از منابع پایه‌ای فقه امامیه است. در سال‌های اخیر درباره‌ی زین‌الدین عاملی فعالیت‌های گوناگونی انجام شده است. در ماه مایس/ می ۲۰۰۱ در شهر صیدای لبنان، همایشی با عنوان الشهید الثانی: الخصوصیه و التواصل ترتیب داده شد.^۴ سمینار دیگری نیز با یک شمولى که شهید اول^۵ را نیز دربر می‌گرفت، در ۲۲ اوجاق، ژانویه ۲۰۰۹ در شهر اصفهان ایران با عنوان مکانة الشهیدین فی مجال الحضارات الاسلامیة برگزار شد.^۶ نیز برگزاری سمینار دیگری به تاریخ نیسان - مایس (آوریل - می) ۲۰۱۰ در لبنان اعلام شده است.^۷ چاپ مجموعه آثار زین‌الدین به صورت یک دوره ۳۵ جلدی نیز پیش از برگزاری سمینار سال ۲۰۱۰ در لبنان برنامه‌ریزی شده است.^۸ دربارهٔ به قتل رسیدن زین‌الدین، نویسندگان بسیار مبالغه نموده و این واقعه را با پیش‌داوری، به عنوان نمونه‌ای از ظلم عثمانی‌ها درباره شیعیان^۹ قلمداد می‌کنند.

اطلاعاتی که زین‌الدین عاملی خود درباره‌ی زندگی‌اش نگاشته به روزگار ما رسیده است. اما این داده‌ها ده سال آخر زندگی او را دربر نمی‌گیرد. شاگرد زین‌الدین محمد بن علی العودی (زنده در ۱۵۶۷/۱۷۵) از سال ۱۵۳۳/۱۴۰م تا سال ۱۵۵۵/۱۶۲ نزد استاد خود بوده است^{۱۰} و در موضوع زندگی استاد خود اثری با عنوان بغیة المرید^{۱۱} نگاشته است. این

آدم آریکان
تیمبر
فصل اول

العودی در این اثرش، نوشته‌های استادش را نیز نقل نموده است. اثر ابن العودی در ده فصل سامان یافته است. اما در روزگار ما نسخه‌ی کاملی از آن شناسایی نشده است. علی بن محمد (م. ۱۱۰۴/۱۶۹۲)^{۲۲} که از نسل زین‌الدین است تنها سه فصل این اثر را، در اثری که با عنوان الدر المنثور^{۲۳} نوشته، جا داده است^{۲۴} و خود نیز برخی اطلاعات را بر آن افزوده است.^{۲۵} فصل‌های نقل شده در این کتاب همه‌ی نوشته‌های خود زین‌الدین را دربر دارد، و اطلاعات مربوط به زندگی خودش، تا ۱۵۴۸/۹۵۵ آمده است. نیز از محتوای آن فهمیده می‌شود که پس از سال ۱۵۵۳/۹۶۰ نوشته شده است.^{۲۶}

از آثار زین‌الدین، شرح اللمعة منتشر شده و در مقدمه‌ی آن در رابطه با زندگی زین‌الدین اطلاعاتی داده شده است. جالب توجه اینکه در این مقدمه به متن بغیة المرید، بدون اینکه شماره صفحه داده شود، ارجاعات داده شده است.^{۲۷} به نظر رضا مختاری که تحقیقاتی درباره‌ی زین‌الدین العاملی دارد نسخه‌ای وجود ندارد که همه‌ی فصل‌های بغیة المرید را دربرگیرد.^{۲۸} رضا مختاری نوشته است که از محمد مهدی آصفی، نویسنده مقدمه‌ی شرح اللمعة، درباره نسخه خطی موجود در ارجاعات پرسیده است و از آصفی این‌گونه پاسخ گرفته است که خود وی رساله ابن العودی را ندیده است؛ اما با واسطه‌ی روضات و اعیان الشیعه نقل نموده است.^{۲۹} اطلاعات به دست آمده از مراجعه به منابع دست دوم را به مثابه‌ی نقل از نسخه‌ای^{۳۰} غیر موجود [نمایاندن]، و اعتراف به آن بسیار معنادار است.

در رابطه با زندگی زین‌الدین تا سال ۱۵۴۸/۹۵۵ خلاصه‌ی اطلاعاتی را ذکر می‌کنیم که محتوای نوشته‌های خود او را نیز دارا است. در مرتبه دوم نیز، درباره زین‌الدین که پس از این تاریخ مخفیانه زیسته، روایت‌های ذکر شده در منابع شیعی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

زندگی [نامه] زین‌الدین العاملی

زین‌الدین در تاریخ ۱۳ شوال ۹۱۱ (۹ مارت ۱۵۰۶)^{۳۱} در لبنان جنوبی در روستای جبع در نزدیکی صیدا به دنیا آمده است.^{۳۲} پیدایش شیعه در منطقه، به گونه‌ای آمیخته با افسانه، و تأثیر صحابه ابودرغفاری (م. ۶۵۲/۳۲) در شیعه شدن مردم، تا حد ممکن به تاریخ‌های کهن برده شده است.^{۳۳} در زمان تاریخ تولد زین‌الدین، منطقه در داخل مرزهای مملوکیان بوده است.^{۳۴} و در زمان یاوز سلیم پس از جنگ‌های مرجیدابک (۱۵۱۶) و ردانیة (۱۵۱۷) منطقه‌ی مورد بحث، تحت حاکمیت عثمانی درآمد است. به نظر برخی محققان، مملوکیان کاری با فعالیت‌های فرهنگی شیعیان نداشته‌اند، و اکثریت آنها از سرایان جاهلی تشکیل یافته بوده که نوشتن و خواندن نمی‌دانسته‌اند. اما حاکمان جدید منطقه و رهبری عثمانی، با دغدغه‌های مذهبی حرکت می‌نموده است.^{۳۵} و به سبب مجادلاتی که با صفویان داشته است، به ویژه در برابر شیعیان، هشیارتر بوده است.^{۳۶}

حاکمان منطقه‌ی زادگاه زین‌الدین، رهبرانی بومی با گرایشات شیعی بوده‌اند. شهر صیدا^{۳۷} از سال ۱۵۱۱/۹۱۷ م توسط ناصرالدین محمد بن الحنش اداره می‌شد. حکومت عثمانی نیز به ابن الحنش لوا داده و اداره منطقه را به او سپرده بود (۱۵۱۶/۹۲۲).^{۳۸} اما پس از آشکار شدن روابط ابن الحنش با برخی حاکمان مملوکی، و شکست وی در برابر عثمانی‌ها، زمین‌های تحت رهبری او به دیگری واگذار شده و دستور دستگیری‌اش صادر شده بود. پس از یک دوره اختفاء، از سوی امیر طرابلس فرزند اسکندر پاشا، مصطفی بیگ، با استفاده از دوستی که قبلاً بین آنها بوده [امنیت جانی] آشکار شدنش تأمین شده، و [سپس] کشته شده (۱۵۱۸/۹۲۴) و سرش سوی یاوز سلیم فرستاده شده است.^{۳۹}

علیرغم اختلاف نظر محققان^{۴۰}، بنابراین قول قاضی معروف (م. ۱۵۶۴/۹۷۱) که در صیدا انجام مسئولیت نموده، ابن

الحنش شیعی (رافضی) است.^{۳۳} صیدا پس از به قتل رسیدن ابن الحنش تا زمان مرگ یا ووز سلیم از سوی نائی که دولت تعیین می‌کرده اداره شده است. با مرگ یا ووز، جانپردی که عصیان نموده بود (۱۵۲۰، ۱۵۲۶)؛ ناصرالدین راکشته و فرزند او احمد را، به دلیل پشتیبانی که با خود داشته، به حکومت مناطقی رساند که تحت حاکمیت پدرش بود. اما جانپردی، در شورش خود موفق نشده و کشته شد. جزاین در رابطه با احمد ابن الحنش تا مدتی طولانی در منابع، اطلاعاتی ذکر نشده است.^{۳۴} در سال ۹۵۰ محمد بن الحنش در کرک نوح، به قدر زیادی وقفیات به وجود آورد و به سرپرستی آن نیز نقیب الاشراف سید علوان الحسینی را گمارد.^{۳۵} هرچند علوان الحسینی، در اصل یک شیعی بوده، اما به مثابه‌ی یک شافعی به نظر می‌آمد.^{۳۶} در دفاتر مهمه، امیر شام به سال ۱۵۷۱/۱۷۸ در فرمانی که به قاضی و دفتردارش فرستاده، نام محمد ابن الحنش، به عنوان صاحب اقطاع، در ثبت‌های عثمانی جا گرفته است. مدت‌ها بعد، محمد نیز به سبب شورش، حبس و کشته شده است.^{۳۷}

در اداره‌ی منطقه، حاکمانی با تمایلات شیعی مسئولیت داشته‌اند. از سوی دیگر، مراکز علمی شیعی نیز که با مدارس بسیارش نهادینه شده بود، به تأثیرگذاری خود ادامه می‌داد. زین‌الدین عاملی از خاندانی است که سرآمدان عالمان شیعی - امامی دوره را داشته^{۳۸}، و در مقطعی که منطقه تحت حاکمیت عثمانی رفته، ده سال داشته است. برای تعلیم زین‌الدین پدرش علی بن احمد (م. ۱۵۱۹/۱۲۵) شروع نموده است. پس از آن آثاری مانند مختصر الشرائع، اللعة الدمشقیة را خواند.^{۳۹}

پس از مرگ پدرش در مراکز اطراف و نزدیک به تعلم خود ادامه داد. ابتدا به روستای میس رفت و نزد علی بن عبدالعالی از سال ۹۳۳ (۱۵۲۷) به آموختن ادامه داد. سپس برخی آثار فقهی امامیه مانند شرائع الاسلام و الإرشاد را خواند. از

میس به کرک نوح رفت. در آنجا نزد حسن بن جعفر [کتاب] قواعد میسر البحرانی در کلام، التهذیب و العمدة الجلیة فی الأصول الفقهیة را در اصول فقه و از نحو الکافیة را خواند. در جمادی‌الآخره ۹۳۴ (۱۵۲۸) به موطن خود جبع بازگشت. پس از سپری چند سال با اشتغالات علمی در سال ۹۳۷ (۱۵۲۰-۱۵۲۱) به دمشق رفت و طب، ریاضی، فلسفه و قراءات را درس گرفت. در سال ۹۳۸ دوباره به موطن خود جبع بازگشت. تا پایان سال ۹۴۱ (۱۵۳۵) در جبع اقامت نمود و در آغاز سال ۹۴۲ (۱۵۳۶) به مصر رفت. در جریان این مسافرت از عالم حنفی، شمس‌الدین بن طولون الدمشقی، صحیحین را خواند و اجازه‌ی روایی گرفت. در این دوره شاگردش ابن العودی نیز در خدمتش بود، او نیز از ابن طولون اجازه گرفته است. در جریان مسافرت متوجه غزه شد و با محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌الخیر الغزوی دیدار کرد. الغزوی از کتابخانه‌اش به او یک کتاب از جمال‌الدین بن المطهر (حلی) را اهدا نمود. طی مسافرت در آبادی‌ها و در مصر از علمای بسیاری با مذاهب گوناگون در زمینه‌های مختلف درس‌ها گرفت.^{۴۰} در تاریخ ۱۷ شوال ۹۴۳ (۲۹ مارس ۱۵۳۷) از مصر برای حج و عمره به حجاز رفت. در تاریخ ۱۴ صفر ۹۴۴ (۲۳ تموز ۱۵۳۷) به موطن خود، جبع برگشت. تا سال ۹۴۶ در آنجا اقامت نمود. در کنار خانه‌اش بنای مسجدی آغاز شد که ساخت آن در سال ۹۴۸ به اتمام رسید.^{۴۱} در تاریخ ۱۷ ربیع‌الآخر ۹۴۶ (۱ ایلول ۱۵۳۹) برای زیارت قبور امامان [علیهم‌السلام] راهی مسافرت به سوی عراق شد. گروهی متشکل از شیعیان و شاگردش ابن العودی نیز همراه او بودند. در این مسافرت نیز با برخی از علمای شیعه دیدار کرد.^{۴۲} در ۱۵ شعبان (۲۶ آرایلیق) به موطن خود بازگشت. در تاریخ ذی‌الحجه ۹۴۸ (۱۵۴۲) به قدس رفت. و نزد شمس‌الدین المقدسی، بخاری و مسلم خواند و دوباره به موطن خود برگشت. تا آخر سال ۹۵۱ با پرداختن به فعالیت‌های علمی در اینجا اقامت نمود.^{۴۳}

سیاحت استانبول
و تعیین برای مدرسه نوری واقع در بعلبک
زین الدین عاملی قصد رفتن به استانبول نموده، در تاریخ ۱۲
ذی حجه ۹۵۱ (۲۴ شباط / فوریه ۱۵۴۵) از وطن خود جدا شده
است. ابتدا به دمشق رفت. پس از مدتی اقامت در دمشق، به
حلب رفت. در ۱۶ محرم ۹۵۲ (۳۰ مارت ۱۵۴۵) به حلب رسید.
تا تاریخ ۷ صفر (۲۰ نیسان / آوریل) در اینجا ماند. برای رفتن
به استانبول مسیر متداولی را که از آدانا می‌گذشت رها نموده
و بجای آن با قافله‌ی طلبه‌هایی که از راه توقات به استانبول
می‌رفتند راهی شد. بنا بر بیان خودش این مسیر خیلی مورد
استفاده‌ی مسافران استانبول نبود. او، این ترجیحش را به
استخاره منوط کرده است. در تاریخ ۱۲ صفر ۹۵۲ (۲۵ نیسان
/ آوریل ۱۵۴۵) به توقات رسیدند. در عمارت سلطان بایزید
ماندند. از توقات به آماسیه گذشتند. در این دوره آماسیه
از سوی شاهزاده مصطفی اداره می‌شد.^{۳۵} پس از شانزده روز
اقامت در آماسیه، دوباره به سوی استانبول به راه افتادند.^{۳۶}
روز دوشنبه ۱۷ ربیع الأول ۹۵۲ (۲۹ ماییس ۱۵۴۵) به استانبول
رسیدند. هجده روزی آنکه با کسی دیدار کند در استانبول
ماند. در این روزها، رساله‌ای ده بحثه^{۳۷}، حاوی هر نوع بحث
فقه، تفسیر و دیگر موضوعات نوشته، و به قاضی عسکر،
محمد بن قطب الدین (م. ۸۵۷-۱۵۵۰)^{۳۸}، که با افتخار از او یاد
نموده رساند. قاضی عسکر به او علاقه‌ی زیادی نشان داد و
بینشان مذاکراتی در موضوعات بسیاری شد. در آن دوره
کسانی که از بیرون به مرکز خلافت، استانبول می‌رفتند، گرفتن
معرفی‌نامه از قاضی منطقه، ضروری بود.^{۳۹} به زین الدین، «با
نبود چنین نوشته‌ای به احتمال زیاد به مشکلات عدیده
برخواهد خورد»، گفته شده بود. اما او، از قاضی چنین
نوشته‌ای نگرفته، به جای آن رساله‌ای را که نوشته بود
تقدیم کرده، و به جاهای مربوطه به آسانی رسیده بود. در
دوازدهمین روز دیدارشان با قاضی عسکر، یک دفتر فرستاده
شده، و انتخاب یکی از مسئولیتهای خواسته شده در حلب یا

شمار خواسته شده است. زین الدین نیز مدرسی مدرسه نوریه^{۴۰}
واقع در بعلبک را ترجیح داد.^{۴۱} مسئول شدنش در مدرسه نیز
به سلطان سلیمان عرض شده، یک برات^{۴۲} نوشت و مقرر
شهریه‌ای نیز که در وقفیه‌ی بانی مدرسه سلطان نورالدین
ذکر شده بود [به وی] اختصاص داده شد.^{۴۳}

زین الدین در استانبول به مدت سه ماه و نیم مانده است.
روز شنبه ۱۱ رجب ۹۵۲ (۱۱ اکتبر ۱۵۴۵) از استانبول حرکت
کرده به اوسکودار رفت. در اینجا به انتظار شاگردش و
رفیق‌راهش حسین بن عبدالصمد ماند.^{۴۴}

زین الدین از استانبول به محل مسئولیت نرفته، ابتدا راهی
عراق شده، مزارهای مختلف را زیارت نموده است. روز شنبه
۳ شعبان ۹۵۲ (۱۰ اکتبر ۱۵۴۵) از اوسکودار خارج شدند. از
طریق سیواس و ملاطیه به عراق رفتند. روز چهارشنبه ۴
شوال (۹ آریلیق) به سامرا رسیدند و پس از زیارت قبر سلمان
الفارسی و حذیفه الیمانی [در مدائن] برای زیارت قبر حضرت
[امام] حسین [علیه السلام] به راه افتادند. در وسط ماه روز
یکشنبه به آنجا رسیدند و تا روز جمعه ماندند. از آنجا به
حله رفتند و قبر قاسم [فرزند موسی کاظم [علیه السلام]] را
زیارت کردند. از آنجا به کوفه [و نجف] رفتند و قبر حضرت
علی [علیه السلام] را زیارت نمودند. پس از زیارت مشاهد، در
تاریخ ۱۷ ذیحجه (۱۹ شباط / فوریه ۱۵۴۶) بازگشتند. زین الدین،
علیرغم نزدیک بودن روز عاشورا، به دلیل برخی مشکلات، بجا
نیاموردن زیارت روز عاشورا را ذکر نموده است.^{۴۵}

اقامت در بعلبک
و درس‌هایش در مدرسه نوریه
زین الدین، هنگام پذیرفتن مسئولیت مدرسی در استانبول -
علیرغم اینکه توصیه شده بود که محلی را که می‌خواهد در
حلب و شمار انتخاب کند - در ترجیح مدرسه نوریه بعلبک،
وجود برخی مصلحت‌ها را قید نموده است.^{۴۶} منظورش از
این مصلحت‌ها، ترجیح مذهبی مردم منطقه و به سبب

بودن حاکمیت از مذهب خود، برای اجرای فعالیت‌هایش فضا مناسب خواهد بود. چون اکثریت جمعیت بعلبک از شیعیان تشکیل می‌شد.^{۵۶} حاکمیت منطقه در دست آل حرفوش بود که شیعی^{۵۷} بودند. در جریان شورش جانبردی (۱۵۲۱/۱۲۷) در منطقه ساکن شده بودند. از هر هرج و مرجی که در منطقه بروز می‌کرد برای افزایش قدرت خود استفاده کرده بودند. هر چند گهگاه از سوی حاکمان محل عثمانی تأدیب شده بودند اما حاکمیت خود را تا قرن نوزدهم ادامه داده بودند.^{۵۸} خاندان حرفوش که در منطقه حاکم بودند، مانند صفویه شیعیانی بودند که ابعاد تصوّفی نیز داشته‌اند.^{۵۹} حکومت عثمانی نیز از روابط آل حرفوش با صفویان می‌تواند مظنون شده باشد.^{۶۰} برای نمونه از این خاندان محمد بن علی الحرفوشی، عالی است که دارای آثاری بوده و در شمار اقامت داشته است. به رافضی‌گری متهم شده و هنگامی که به مقامات شکایت می‌شود، پنهانی ابتدا به حلب، از آنجا نیز به خاک صفوی رفته است. شاه عباس به او احترام زیاد گزارده، در جایگاه صدارت علما به او مسئولیت داده است.^{۶۱}

زین‌الدین، [قرار بود] در مدرسه نوریه بعلبک که اکثریت جمعیت آن شیعی و حاکمانش نیز گرایشات شیعی دارند انجام وظیفه نماید. پس از زیارت قبرهای واقع در عراق در اواسط ماه صفر سال ۹۵۳ (نیسان / آوریل ۱۵۴۶) به موطن خود بازگشت. سپس با اقامت در بعلبک، شروع به تدریس در مدرسه نوریه نمود. در این دوره، تدریس زین‌الدین بر اساس پنج مذهب ثبت شده است. این نکته در افادات شاگرد او ابن العودی نیز آمده است.^{۶۲} این ثبت، احتمال اجازه دادن حاکمیت عثمانی برای تعلیم مذهب امامیه را نیز به ذهن می‌آورد. اما بعضی قیودات برخی منابع، شبهه‌ی موجود در این موضوع را از میان برمی‌دارد. بنابراین ثبت‌ها زین‌الدین متهم به تسنن بوده است. او، روزها چهار مذهب اهل تسنن، شبها نیز بر اساس مذهب امامیه درس می‌داده است.^{۶۳}

در برخی منابع، آمده است که زین‌الدین برای انجام مسئولیت تدریس، پنج سال در بعلبک اقامت نموده است.^{۶۴} حال آنکه او، پس از زیارت مقابر عراق، در اواسط ماه صفر سال ۹۵۳ (نیسان / آوریل ۱۵۴۶) به موطن خود برگشته و اقامت خود در بعلبک را آغاز نموده است.^{۶۵} تاریخ ترك بعلبک را به طور دقیق نمی‌دانیم. اما اگر حتی دیرترین تاریخ آن، ۹۵۵ (۱۵۴۸) را در نظر بگیریم، طول کشیدن مسئولیت مدرسی او نه پنج سال، که دو سال خواهد بود.^{۶۶}

درباره زندگی زین‌الدین یادداشت‌های خود او در این تاریخ (۱۵۴۸/۹۵۵) به پایان می‌رسد. شاگردش ابن العودی از این تاریخ به پایان رسیدن روزهای امنیت داراستادش زین‌الدین را قید نموده است.^{۶۷}

قتل او

زین‌الدین زندگی پس از سال ۱۵۴۸/۹۵۵ را مخفیانه گذرانده است. او علت ترك بعلبک و بازگشت به موطن خود را به عنوان «به جا آوردن امری الهی» بیان می‌دارد. این بیان او از سوی رضا مختاری «استخاره» بودنش تبیین شده است.^{۶۸} احتمالاً پس از دریافت برخی هشدارها، به عنوان تدبیر، نیاز به لزوم اختفا را حس نموده است. با استفاده از برخی ثبت‌های موجود در منابع درباره‌ی زندگی این دوره‌ی او، اگرچه کم، اما آگاهی‌هایی را می‌توانیم به دست بیاوریم. زین‌الدین در تاریخ ۱۲ صفر ۹۵۶ (مارت ۱۵۴۹) در خانه ابن العودی واقع در جزین مخفی شده بود.^{۶۹} در سال ۹۶۴ به تاج‌الدین بن هلال جزائری در مکه اجازت داده است.^{۷۰} همان سال خارج شدن از منطقه و به مکه رفتن او قید شده است.^{۷۱} بنا بر ثبت بحرانی، زین‌الدین در تاریخ ۵ ربیع‌الاول ۹۶۵ (آرالیق ۱۵۵۷) در مکه دستگیر شده به استانبول آورده شده و به قتل رسیده است.^{۷۲}

برای آخرین سال‌های زین‌الدین و داده‌های مناقشه‌انگیز در رابطه با به قتل رسیدن او، عموماً اثر حرّ عاملی به نام امل

الآمل [فی علماء جبل عامل] به عنوان منبع مورد استفاده قرار گرفته است. او، «شنیده‌ها» و «نوشته‌های برخی علما» ارجاع داده، وقایع به وجود آمده پس از قضاوت زین‌الدین درباره یک دعوا را به عنوان سبب [و] سرآغاز جریان کشته شدن او توضیح داده است.^{۳۰} به گفته‌ی محققان شیعی، وظیفه‌ی قضاوت برای کسانی که در منطقه مذهب امامیه داشته‌اند، توسط عالمانی از مذهب خودشان انجام می‌شده است. از قاضی و مفتی‌های منصوب مقامات رسمی، تنها اسمی بود.^{۳۱} چرا که زین‌الدین نیز از «قاضی و سلطان غیر مشروع (جائز)» سخن گفته و روایت‌هایی مبنی بر گناه کبیره بودن مراجعه به آنان، و جور درنیامدن نتایج بدست آمده در این محکمه با احکام الهی آورده است.^{۳۲}

بنابر نوشته‌های حر عاملی، جریان به قتل رسیدن زین‌الدین اینگونه به وجود آمده است:

زین‌الدین درباره دعوای دو فرد نظر داده، فرد محکوم از نتیجه [قضاوت] ناراحت شده، پیش قاضی صیدا، به نام معروف رفته است. قاضی فردی را برای احضار زین‌الدین فرستاده است. در این دوره زین‌الدین مشغول نوشتن کتاب بوده است. یکی از کسانی که آنجا زندگی می‌کرده گفته است که مدتی به جای دیگری رفته است. زین‌الدین به فکر رفتن به مسافرت حج افتاد. پیش‌ترها به حج رفته بود، اما این مسافرت به منظور مخفی شدن بود. مسافرت خود را در محلی که امکان اختفا داشت انجام داد. قاضی صیدا، به سلطان «در بلاد شام وجود یک فرد بدعت‌گذار خارج از چهار مذهب» را نوشت. سلطان یکی را فرستاده، خواست که زین‌الدین را صحیح و سالم پیش خود او ببرند. می‌خواست او را با علمای کشور خود به بحث و گفتگو گذاشته و بعد از آن درباره‌ی او به تصمیمی برسد. فرستاده‌ی سلطان وقتی که رسید خبردار شد که زین‌الدین در راه مکه است. در راه به او رسید. درخواست همکاری زین‌الدین تا اتمام مراسم حج را پذیرفت. با اتمام حج به راه افتادند. به آناتولی (بلاد

الروم) رسیدند. به یک نفر برخوردند که از زین‌الدین پرسید. مأمور پاسخ داد: «یکی از علمای شیعه امامیه را نزد سلطان می‌برم». شخص به مأمور به او گفت: «آیا نمی‌ترسی که او نزد سلطان از کوتاهی تو در خدمت، و اذیت شدنش توسط تو شکایت کند؟ او در نزد سلطان کمک خواهد شد، به این ترتیب، برای کشتن تو آدم‌هایی دارند که می‌توانند سبب کشتن تو شوند. کشتن او و بردن سر او نزد سلطان با عقل جور در می‌آید». مأمور، زین‌الدین را در ساحل دریا کشت. یک گروه ترکمن زندگی می‌کرد. شبانگاه دیدند که نوری در آنجا پایین می‌آید. زین‌الدین را در آنجا به خاک سپرده و گنبدی بر فراز آن ساختند. مأموری که زین‌الدین را کشته بود، سر او را نزد سلطان برد. اما سلطان از این وضع خوشحال نشد و گفت: «من به تو دستور دادم که او را سالم نزد من بیاوری، اما تو او را کشتی». در نتیجه‌ی همت (غیرت) سید عبدالرحیم عباسی سلطان این مأمور را کشت.^{۳۳}

نظرات قطب‌الدین النهروالی (م. ۱۵۸۲/۹۹۰) که شاهد قتل زین‌الدین بوده، متفاوت تر است:

در زمانی که حسن بیگ^{۳۴} (م. ۱۵۷۶/۹۸۴) در شام قاضی بود، زین‌الدین در شام متهم به رافضی‌گری شد. قاضی حسن بیگ، زین‌الدین را احضار نموده، زین‌الدین گفته است که شافعی است و دو خلیفه نخستین و به طور عام فضیلت صحابه را قبول دارد. پس از این قاضی حسن بیگ، او را آزاد ساخته است. اما شخصی که نزد او بوده، گفته است که زین‌الدین یکی از علمای برجسته رافضی‌ها است که کتاب‌های زیادی نیز تألیف نموده است. حسن بیگ بار دیگر شخصی را برای احضار او فرستاد. اما این بار زین‌الدین مخفی شده بود. این وضع حسن بیگ را ناراحت نموده و از آزاد کردن او پشیمان شده بود. در این میان حسین بیگ، به قضاوت مکه منصوب شد. حسن بیگ در آنجا باخبر شد که زین‌الدین در مکه است و دستور داد او را دستگیر کنند. تلاش‌هایی که برای آزاد نمودن زین‌الدین شده بود

بی نتیجه ماند. زین الدین، با کدخدای جده به مصر و از آنجا نیز به استانبول برده شد و به دستور وزیر اعظم، رستم پاشا در تاریخ ۸ شعبان ۹۶۵ (۲۶ مایس ۱۵۵۸) کشته شده است.^{۴۰}

نادرست بودن نظر حر عاملی در رابطه با این موضوع مسلم است.^{۴۱} اما این داده‌ها در بسیاری از منابع^{۴۲} امامیه و نیز از سوی پژوهشگران معاصر در حال تکرار شدن است.^{۴۳} برخی داده‌های مربوط به این اطلاعات نادرست را بررسی می‌کنیم.

آ. زمان

در نقد الرجال تفرشی (م. ۱۶۲۱/۱۰۳۰) تاریخ وفات زین الدین را به سال ۹۶۶ نوشته است^{۴۴} کسانی که مانند حر عاملی این ثبت تفرشی را استفاده می‌کنند همان تاریخ را نقل می‌کنند.^{۴۵} اما اطلاعات موجود نادرست بودن این تاریخ را روشن می‌سازد.^{۴۶} تاریخنگاران دوره صفوی به قتل رسیدن زین الدین را سال ۹۶۵ ثبت کرده‌اند.^{۴۷} حسن فرزند زین الدین نیز همین سال را تاریخ وفات پدرش می‌نویسد.^{۴۸} قطب الدین نهرولی که شاهد قتل زین الدین بوده تاریخ دقیق را به شکل ۸ شعبان ۹۶۵ (۲۶ مایس ۱۵۵۸) به دست داده است.^{۴۹}

ب. مکان

به نظر حر عاملی و کسانی که ثبت‌های او را استفاده کرده‌اند زین الدین، از سوی مأموری که او را به استانبول می‌برده، پس از رسیدن به آناتولی (بلاد الروم) در کنار دریا کشته شده است.^{۵۰} محسن الامین، در راه استانبول در روستایی به نام بایزید کشته شدنش را بیان داشته، دینای دیگری را می‌دهد.^{۵۱} تاریخنگاران صفوی آن دوره، نگاشته‌اند که زین الدین به استانبول برده شده و به قتل رسید است.^{۵۲} میرزا عبدالله آفندی، بیانات تاریخ‌نگار صوفی حسن روملو را ترجمه نموده پس از نقل، از کشته شدنش در راه استانبول دفاع کرده است.^{۵۳} خوانساری برای ثبت دیگری همان کار را انجام داده است.^{۵۴} عبدالاحد سیرجانی در اثرش به نام تفسیر سورة الروم که به نام شاه طهماسب نگاشته، حبس

شدن زین الدین در مسجد الحرام، فرستاده شدنش به استانبول از راه مصر، نپذیرفتن هیچ یک از گناهان اتهامی توسط زین الدین را نگاشته است.^{۵۵} النهرولی که طی اقامت در استانبول شاهد به قتل رسیدن زین الدین بوده، نوشته است که او را به محکمه آورده و اعلام کرده‌اند.^{۵۶}

بر اساس برخی منابع که کشته شدن زین الدین در راه را ثبت نموده‌اند؛ برای جنازه او از سوی ترکمن‌هایی که در آن مناطق زندگی می‌کرده‌اند بارگاه ساخته شده است.^{۵۷} با استناد به مقامات الجزائری ثبت شده که به این بارگاه ساخته شده در خارج از استانبول نام مزار (زین الدین) داده شده است.^{۵۸} به دلیل طرح قتل او در استانبول و نه در راه، نادرست بودن این اطلاعات نیز معلوم خواهد بود. بنابراین روایت دیگری که برخی از منابع ثبت نموده‌اند جنازه‌ی زین الدین پس از سه روز نگهداری به دریا انداخته شده است.^{۵۹}

فقط از مذهب دیگری بودن او، به عنوان تنها دلیل کشتن زین الدین نشان داده شده است. با گذر زمان شاید هر با دیگر اطلاعات جدید روشن خواهد شد. پیشاپیش فهمیده می‌شود که تأثیر زین الدین تنها بر منطقه‌ای که زیسته، محدود نمی‌شود. زیرا در سال‌های ۹۵۳-۹۵۴ (۱۵۴۶-۱۵۴۷) رسائل او در مشهد استنساخ می‌شده است.^{۶۰} در آن دوره متهم شدن او به تبلیغ رافضی‌گری، از لحاظ سیاسی مفاهیم دیگری نیز داشته است. رافضی‌گری، در حالی که چالش مداوم حکومت عثمانی بوده چیزی است که با صفویه مرتبط است. رقابت سیاسی که در زمان وقوع حادثه، چنین نتایجی می‌توانست به بار بیاورد. چرا که عکس همان چیز نیز وجود داشت. عالمان سنی که در مناطق تحت حاکمیت صفویه بودند یا کشته شدند یا مجبور به ترک کشور خود شدند.^{۶۱}

دیدگاهی که قتل زین الدین را سبب کوچ عالمان امامی مذهب منطقه جبل عامل از ترس حاکمیت عثمانی به دربار صفویه^{۶۲} می‌داند، به تمامه درست نیست. مربوط دانستن

کوچ‌های پیش از این اتفاق، به این عامل درست نیست. از سوی دیگر بسیار قبل از این اتفاق کوچ‌هایی صورت گرفت.^{۳۰} کوچ علمای منطقه به ایران، قبل از حاکمیت عثمانی آغاز شده بود. برای نمونه در بین کسانی که از منطقه به ایران کوچیده‌اند در رأس همه‌ی شناخته شدگان، محقق کرکی به سال ۹۱۶ (۱۵۱۰-۱۵۱۱) به ایران رفته، و به حاکمیت صفویه درآمده است. در این تاریخ، سخنی از حاکمیت عثمانی در منطقه مطرح نیست. به کرکی لقب نائب الإمام داده شده بود. برای عالمانی که در کار تبلیغ مذهب امامیه مجال انجام وظیفه می‌یافتند همانگونه که در دیگر مناطق بود به عالمان این منطقه نیز نامه‌ها فرستاده می‌شد.^{۳۱} نادیده انگاشتن فرصت‌ها و امکانات اعطایی جناب دولت صفویه به علمای شیعه مهاجر از منطقه به ایران^{۳۲} و تنها سخن گفتن از فشار دولت عثمانی از سوی همان عالمان^{۳۳}، به هیچ‌روی ارزیابی بی‌طرفانه‌ای نیست.

ح. کسانی که نامشان در رابطه با کشتن او ذکر شده
در ارتباط با به‌قتل رسیدن زین‌الدین از قاضی صیدا، به وزیر اعظم رستم پاشا، تا به سلطان سلیمان نام افراد زیادی ذکر شده است.

سلطان
در برخی منابع کشته شدن زین‌الدین به امر سلطان سلیم در تاریخ ۹۶۵ (۱۵۵۸)^{۳۴} نوشته شده است. حال آنکه در این تاریخ سلطان سلیمان قانونی حکمران بود. در این منابع آیا سلطان سلیم یا پدر قانونی یا ووز سلیم، و یا اینکه مقصود فرزند او سلیم ثانی است روشن نیست.

در رابطه با قتل زین‌الدین بیشتر ارجاعات به نوشته‌های حر عاملی است که سلطان سلیمان قانونی، مثبت وصف شده است. بنابر این توضیح سلطان، زین‌الدین را به استانبول آورده و خواسته است که محاکمه شود. به فردی نیز که

برای جلب او فرستاده، به ویژه زنده آوردن او را گوشزد نموده است. اما این مأمور زین‌الدین را در راه کشته بود. سلطان نیز که از این‌گونه کشته شدن زین‌الدین خوشحال نبود مأمور خودش را اعلام نموده بود.^{۳۵}

تاریخنگاران صفوی آن دوره نوشته‌اند که زین‌الدین به امر وزیر اعظم، رستم پاشا کشته شده است.^{۳۶} از سوی دیگر، حسن روملو کشته شدن زین‌الدین بدون عرض به سلطان را نیز علاوه نموده است.^{۳۷}

رستم پاشا
رستم پاشا پس از مسئولیت‌های مختلف در دولت، به سال ۱۵۴۴/۱۵۱ به صدارت تعیین شده بود. با مهرماه - دختر [سلطان سلیمان] قانونی که از خرم زاده شده بود - ازدواج کرده بود. رستم پاشا، به نفع شهزاده بایزید که از خرم زاده بود، برای ولیعهد شدن او تلاش کرده بود. در همین راستا ترتیبی داده بود تا شهزاده‌ی بزرگ‌تر مصطفی را در رابطه با برقراری ارتباط با صفویان متهم نماید.^{۳۸}

به [سال] ۱۵۵۵ در کشته شدن^{۳۹} شهزاده مصطفی، نقش فعالی بازی نموده و در پی آن بر اثر دریافت واکنش سنگینی در ۱۵۵۳/۱۶۰ عزل شده، در ۱۵۵۵/۱۶۲ دومین بار به صدارت رسیده و تا زمان مرگ در تاریخ ۱۵۶۱/۱۶۸ در مسئولیت مانده بود.^{۴۰} اما شهزاده بایزید نیز که به نفع او فعالیت‌ها صورت گرفته بود، به موقعیت نافرمانی افتاده و پس از از دست دادن منصب به صفوی‌ها پناهنده شده و از جانب صفویان بازگردانده و کشته شده بود.^{۴۱}

برخی منابع شیعی نگاشته‌اند که سلطان سلیمان، رستم پاشا را فرستاد تا زین‌الدین را برای محاکمه به استانبول بیاورد.^{۴۲} مأمور کردن یک وزیر اعظم برای چنین کاری چندان معقول به نظر نمی‌رسد. به ویژه آنکه تاریخنگاران صفوی نوشته‌اند که زین‌الدین به دستور وزیر اعظم، رستم پاشا به قتل رسیده است.^{۴۳} قطب‌الدین نهروالی نیز که شاهد

کشته شدن زین الدین بوده است؛ کشته شدن او به امر مستر پاشا را ذکر کرده است.^{۳۳}

قاضی صیدا، معروف بن احمد فرد متهم به خبر دادن زین الدین به سلطان، قاضی صیدا معروف است. نکته جالب توجه دیگر اینکه در اعلام محمد بن مکی جبل عاملی (م. ۱۳۸۴/۷۸۶) که از او در محافل شیعی امامی، با تعبیر شهید اول یاد می‌کنند نیز نام قاضی صیدا ذکر شده است.^{۳۴} قاضی معروف اثری به نام کتاب البراهین النواقض دلالة الروافض^{۳۵} دارد که به عنوان ردیه‌ی دیدگاه‌های اثنی عشریه^{۳۶} نوشته است. بر اساس اطلاعاتی که منابع آن دوره به دست می‌دهند شرف الدین معروف بن احمد الصهبونی الدمشقی الشافعی با عنوان «ابن الضعیف شناخته می‌شود.^{۳۷} در سال ۱۴۹۰/۸۹۵ زاده است.^{۳۸} قاضی حارم از توابع حلب و صیدا از توابع طرابلس شده است.^{۳۹} به سال ۱۵۴۲/۱۴۹ نیز به عنوان قاضی به حلب آمده است. در سال ۱۵۶۴/۱۷۱ در اوسکودار^{۴۰} وفات نموده است.^{۴۱}

قاضی معروف، کتاب البراهین را در سال ۱۵۵۷/۹۶۴ م^{۴۲} نوشته است. او در این اثر برخی اسرها را ذکر کرده است، به اثرهایشان ارجاع داده، و دیدگاه‌هایشان را بررسی می‌نماید. قاضی معروف، صاحب مسالک الافهام^{۴۳} و نام محمد بن جمهور را که بر این کتاب حاشیه نوشته را برده و دیدگاه‌های مدافع برابر بودن حضرت علی [ع] در تمام کمالات و مقامات با پیغمبر [ص]^{۴۴} و «برتر بودن امامان [ع] از همه‌ی پیامبران، به جز حضرت محمد [ص]^{۴۵}» را نقل نموده و برای مخاطبش تعبیرات سنگینی را به کار می‌برد.^{۴۶} زین الدین عاملی اثری به نام مسالک الافهام دارد که موضوعات فقهی را دربر می‌گیرد. اما اگر محتوایی که قاضی معروف در اینجا نقل نموده، مورد دقت قرار گیرد متوجه می‌شویم که این اثر، همان نوشته محمد بن [ابن] جمهور [به نام] مسالک الافهام فی علم الکلام است که خود او نیز حاشیه‌ای بر این اثر نوشته^{۴۷} است. چرا که قاضی

معروف، در صفحه‌های پیشین نام حاشیه را به روشنی به صورت المنجی من الظلام ذکر کرده است.^{۴۸}

درباره‌ی خبر دادن زین الدین توسط قاضی معروف به سلطان، به جز اطلاعاتی که حر عاملی ذکر کرده، دست‌کم فعلا امکان تأیید شدن در منابع دیگر را ندارد. ردیه قاضی معروف، به ویژه نقل ملاحظات مرتبط با شیعیانی که در منطقه زندگی می‌کنند، می‌تواند موجب قرار گرفتن شیعیان منطقه در وضع دشوار شده باشد. در حکایتی که حر عاملی درباره‌ی زین الدین عاملی پرداخته است، ممکن است قاضی معروف را به همین علت نیز وارد ماجرا کرده باشد.^{۴۹}

ابن الحنبلی (م. ۱۵۶۳/۱۷۱) که در همان دوره زندگی کرده است؛ در اثرش به نام دز الحجب نوشته است که قاضی معروف در حارم از توابع حلب و در صیدا از توابع طرابلس قاضی بوده، نیز در سال ۱۵۴۲/۱۴۹ به عنوان قاضی به حلب آمد.^{۵۰} ابن العودی نوشته است که پیش از سفر استادش به استانبول، پیش قاضی معروف رفته و درباره سفر استادش به استانبول سخن گفته است؛ قاضی معروف نیز - به دلیل مسئولیتی که در نتیجه این سفر متوجه او خواهد شد - از او خواسته است عریضه‌ای بنویسد که مورد قبول وی قرار نگرفته است.^{۵۱} این مطالب ابن العودی، با مسافرت استانبول که زین الدین به سال ۱۵۴۵/۹۵۱ آغاز نموده مرتبط است. بنابر یادداشت‌های ابن الحنبلی، قاضی معروف در سال ۱۵۴۲/۱۴۹ قاضی حلب شده بود. چگونه دوباره دو سال پس از این تاریخ نامش به عنوان قاضی صیدا ذکر می‌شود. به نظر می‌آید احتمالا برای این کار، دومین مرتبه به همان شهر مأموریت یافته است. قاضی معروف، در کتاب البراهین که به سال ۱۵۵۷/۹۶۴ م نوشته است، از دوره‌ای که در صیدا قاضی بوده، برخی خاطرات و شواهد خود را آورده است، در این مطالب نوع تعبیری که او به کار برده نشان می‌دهد که مسئولیت قضاوت صیدا در گذشته به عهده وی بوده است.

به احتمال قوی در تاریخ‌های بعدی که زین‌الدین دستگیر شده و به قتل رسیده (۱۵۵۸/۱۶۶۵) قاضی معروف، در صیدا قاضی بوده است. از برخی اطلاعات مربوط به منابع آن زمان می‌توان نتیجه گرفت که قاضی معروف در این تاریخ قاضی صفد^{۳۶} بوده است. از سوی دیگر در دوره عثمانی‌ها منطقه‌ی جبل عامل، تا سال ۱۶۶۰/۱۶۶۰ داخل مرزهای استان صفد، از توابع ولایت دمشق بود. پس از این تاریخ جزء توابع صیدا شده است.^{۳۷}

خوانساری، که با ذکر تعبیر «ملعون» قاضی معروف را یاد نموده، منشأ تندی او در برابر زین‌الدین را قبل از مسافرت استانبول، نپذیرفتن «عریضه قاضی» و وجود احساس حسادت بیان می‌دارد.^{۳۸} حال آنکه ابن العودی، شاگرد زین‌الدین، از وجود روابط خوب (صحبه و مدخله) بین قاضی معروف و استادش نگاشته است.^{۳۹} این اتهام حرّ عاملی، امروزه نیز از سوی نویسندگانی که درباره زندگی قاضی معروف اطلاع می‌دهند نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۴۰}

اما بر اساس نوشته‌های نهرولی که شاهد کشته شدن زین‌الدین بوده است، نام قاضی شام حسن بیگ را به عنوان قاضی ذکر می‌نماید. قاضی حسن بیگ، زین‌الدین را محاکمه نموده و پس از آزاد کردن او یکی از کسانی که نزد او بوده، گفته است که زین‌الدین یکی از سرآمدان علمای روافض است که آثار زیادی نیز تألیف نموده است. حسن بیگ برای احضار دوباره‌ی او، آدم فرستاد. اما این بار زین‌الدین مخفی شده بود.^{۴۱} فعلا هویت فرد را که این اطلاعات را به حسن بیگ داده است نمی‌دانیم.^{۴۲}

نتیجه

کشته شدن زین‌الدین عاملی از سوی حاکمیت عثمانی به اتهام رافضی‌گری، با زاویه دیدگاه‌های مختلف بحثی است که ادامه دارد.

اصلی‌ترین منابھی که اطلاعات کشته شدن زین‌الدین به

آن‌ها متکی است اطلاعات اشتباه بسیاری را دربر دارد. قاضی صیدا، معروف، که در رابطه با قتل او متهم است، شخصی است که درباره‌ی دیدگاه‌های اثنی عشریه ردیه نوشته است. او با درج مشاهدات شخصی خود نیز در این اثر، می‌تواند موجب در تنگنا قرار گرفتن شیعیانی شده باشد که منطقه زندگی می‌کرده‌اند. باز هم در این منابع پس از به قتل رسیدن زین‌الدین، عبدالرحیم العباسی به عنوان کسی که از نفوذ خود برای اعلام قاتل او استفاد کرده است، از لحاظ تاریخ مرگ او، دو یا با تاریخ ذکر شده در این منابع سه سال پیش [از این واقعه] ثابت است. در برخی از این منابع سلطان سلیم به عنوان سلطان این دوره ذکر شده است. حال آنکه سلطان این دوره، سلطان سلیمان قانونی است. در این تاریخ یاووز سلیم پدر قانونی زنده نبود. فرزندش سلیم ثانی نیز هنوز به حکومت نرسیده بود. وزیر اعظم، رستم پاشا، بلندپایه‌ترین مسئول دولتی است که در رابطه با این واقعه متهم شده است.

در تاریخ وقوع حادثه هر قدر که انجام فعالیت به نام مذهب، در وضعی باشد که مفاهیم سیاسی نیز دارا است، وجهی برای دفاع از کشته شدن یک عالم به خاطر مذهبش وجود ندارد. همان‌کار در این دوره درباره‌ی برنامه‌های به اجرا درآمده از سوی صفویه در مورد عالمان سنی کشته شده و یا مجبور به ترک وطن شده نیز موضوع گفتگو است. اما اطلاعات ما درباره‌ی زندگی زین‌الدین، دارای این همه تناقض و اشتباه عموماً به منابع شیعی متکی است. تعمیرهای صورت گرفته تنها از رهگذر این واقعه، به نتایج اشتباهی کشانده است. فارغ از بی‌طرفی آن، با پایه قرار گرفتن این اطلاعات اشتباه، اعتبار اتهامات وارده نیز روشن است.

پانویس

۱. [کتاب شیعه، عنوان مقاله «جعلیات کتب طبقات» است که چون تعبیر «جعل» در اینجا غلط است، به «خطا» تبدیل شد در سراسر مقاله نیز این تعبیر اصلاح شده است. پاره‌ای از مطالب دیگر نویسنده نیز

k=view&id=22Q&Itemid=33, 12.02.2009.

10. Devin J. Stewart, "The Ottoman Execution of Zayn al-Dīn al-Āmili", Die Welt des Marn, Vol. 48, Nu. 3-4, 2008, (ss. 289-347), s. 290.

۱۱. درباره درست نبودن این که معاشرت وی از سال ۹۴۵ آغاز شده (علی بن محمد، الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ۱۳۹۸، ج ۲، ص ۱۵۱) نگاه کنید به: مختاری، رضا؛ پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی (۱)، نور علم، شماره ۲۲، قمر، ۱۳۶۶ (صص ۱۱۳۲-۱۱۳۴) ص ۱۱۲. مقدمه، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۶. در این اثر به جای تاریخ ۹۶۲، به اشتباه ۹۷۲ داده شده است.



۱۲. الدر المنثور: ج ۲، ص ۱۵۱.
۱۳. بغیة المرید فی کشف عن احوال الشہید.
۱۴. علی بن محمد بن حسن بن زین الدین.
۱۵. علی بن محمد، الدر المنثور، قمر: ۱۳۹۸.

۱۶. الدر المنثور: ج ۲، صص ۱۴۹-۱۵۰.
۱۷. اعیان الشیعه: ج ۷، ص ۱۴۶، المهاجر، جعفر، جبل عامل بین الشہیدین: دمشق، ۲۰۰۵، ص ۱۲۶، رضا مختاری، پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی (۱)، صص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۱۸. درباره لای نوشته های زین الدین درباره آماسیه که در راه استانبول آنرا دیده، از اداره شهر توسط شاهزاده مصطفی و کشته شدن او توسط پدرش سخن گفته است (الدر المنثور: ج ۲، ص ۱۷۲) کشته شدن شهزاده مصطفی در سال ۱۵۵۳/۹۶۰ (نک):

Solakzade, Solakzade Tarihi, Ankara: Kültür Bakanlığı, 1989, II, s. 229-35; Hasan Beyzade Ahmed, Tarih, Ankara: Turk Tarih Kurumu, 2004, II, s. 127-32; Münecimbaşı Ahmed Dede, Münecimbaşı Tarihi, şev. Ismail E. Erünsal, Istanbul: Tercüman Gazetesi, t.y., II, s. 56; Şerafettin Turan, Kanuni Süleyman Dönemi Taht Kavgalari, Ankara: Bilgi Yayınevi, 1997, s. 28-9.

(صولاقزاده، صولاقزاده تاریخی، آنکارا: وزارت فرهنگ، ۱۹۸۹، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۳۵، حسن بیگزاده احمد، تاریخ، آنکارا: مؤسسه تاریخ ترک، ۲۰۰۴، ج ۲، صص ۱۲۷-۱۳۲، منجرباشی احمد دده، منجرباشی تاریخی، ترجمه: اسماعیل ا. ارونسال، استانبول: نشریه ترجمان، بدون تاریخ، ج ۲، ص ۵۶، شرف الدین توران، قانونی سلیمان دؤنی تحت غوغالاری = جدال تاج و تخت در دوره سلیمان قانونی، آنکارا: انتشارات بیلگی، ۱۹۹۷، صص ۲۸-۲۹) با توجه [به این‌ها] متوجه می‌شویم که زین الدین اثر خود را پس از این تاریخ نگاشته است.

[کتاب شیعه، مطالب مربوط به سال ۹۶۰ در زندگی نامه شهید، از اضافات شاگرد شهید ابن عودی است، نه از خود شهید.

رک: رسائل الشہید الثانی، ج ۲، ترجمه الشہید بقلمه الشریف].
۱۹. نک: الشہید الثانی، الروضة البهية في شرح اللمعة، تحقیق: محمد کلانتر، قمر: ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸.

صحیح نیست که به برخی از آنها دریا نوشته اشاره کرده ایم].
+ دانشکده الهیات دانشگاه استانبول.

• در ترجمه این اثر و املاز راهنمایی های استاد ارجمند جناب آقای حسین متقی و دوست فرهیخته ام جناب آقای علیرضا آقازاده هستم. مترجم.

۲. برای اطلاعات بیشتر درباره منطقه نک. محسن الأمین، خطة جبل عامل، بیروت: ۱۹۸۲، الأمین، حسن؛ «جبل عامل و وضع کنونی آن»، الدراسات الأدبية، س: ۹، ش: ۲-۱، لبنان: ۱۳۴۶، صص ۱۳۳-۱۴۶ (دو عدد نقشه نیز آورده شده است)، هدی [؟] کورانی، «جبل عامل، مهد العلم و أرض الحزبية»، نور الإسلام، س: ۶، ش: ۷۱-۷۲، بیروت: ۲۰۰۱.

<http://www.nooralislam.org/last/7172fodf7172/noor10.pdf>

03.02.2009

۳. درباره ی نامش ثبت های به شکل زین الدین علی، اشتباه است. زین الدین نه لقب، که نام او است. علی نام پدر او است. خودش نیز نامش را به صورت زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی ثبت کرده است. میرزا عبدالله الأفتندی الإصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء: قمر، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۱۳۸۲، محسن الأمین، اعیان الشیعه: تحقیق: حسن الأمین، بیروت، ۱۹۸۳، ج ۷، ص ۱۴۴.

۴. علی بن درویش: جبل عامل بین ۱۵۱۶-۱۶۹۷، الحیات السیاسیة و الثقافیة: بیروت، ۱۹۹۳، صص ۳۸-۳۹، مقدمه: عبدالرحیم ابو حسین، View from Istanbul, Ottoman Lebanon and the Druze Emirate. London, 2002, s. 135.

5. <http://www.nabolsi.net/view-this-it.php?idmenu=702>.

13.02.2009

برای اطلاعات کوتاه درباره شرکت کنندگان در سمینار و موضوعات مطرح شده نک: «الشہید الثانی، الخصوصیة و التواصل المؤتمر الثاني لإحياء تراث جبل عامل»: المنهاج، شماره ۲۳، بیروت: ۲۰۰۱/۱۴۲۲، صص ۳۵۱-۳۵۶، مختاری، رضا؛ گزارشی کوتاه از کنگره شهید ثانی، پژوهش و حوزه: شماره ۵، قمر: ۱۳۸۰، صص ۱۶۵-۱۷۰.

۶. به نظر طرفداران شیعی امامی، شمس الدین محمد بن مکی جبل عاملی، که از او با عنوان شهید اول یاد می‌شود، به سبب عقایدش در شمار مجوس شده و در سال ۱۳۸۴/۷۸۶ اعلام شده است. اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۵۹.

7. <http://www.shahidavn.com/index.ar.php?oage=Posts>.

ViewPost&id=64. 2009.02.13.

هر دو سمینار در متن محققان موجود شرکت کنند، هنوز امکان دسترسی نداشته ایم.

8. <http://www.shahidavn.com/index.ar.php?page=General>.

ArticleSummon, 26.01.2009.

9. <http://www.isca.ac.ir/ar/index.php?option=com-content&tas>

۲۰. الشهيد الثاني، منية المرید فی أدب المفید والمستفید: تحقیق: رضا المختاری، قره: ۱۴۰۹ (مقدمه)، ص ۱۰.

۲۱. المختاری، مقدمه منية المرید، ص ۵۲.

۲۲. مرکز فقه العاملی لإحياء التراث، وجود یک نسخه‌ی خطی آنرا قید نموده است.

<http://www.alameleva.org/index.php?id=34>, 2009.01.17.

اما تصریح شده است که در این نسخه تنها قسمت‌های نقل شده در الدر المنثور آمده است.

۲۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲۴. صادق، علی، الشهيد الثاني، (ترجمه به عربی، کمال السید)، قره: ۱۳۹۵/۱۴۱۵، ص ۲۵.

۲۵. برای داده‌ها و ارزیابی‌ها نک: المهاجر، جعفر، التأسيس لتاريخ الشيعة في لبنان وسوريه، بيروت: ۱۹۹۲، ص ۲۱ و دیگر.

۲۶. برای موقعیت شیعیان در منطقه در دوره مملوکیان نک: Abdul-Rahim Ebu Husayn, "The Shiites in Lebanon and The Ottomans in The 16th and 17th Centuries," in La Shia Nell'impero Ottomano. Rome: Accademia Nazionale Dei Lincei, 1993, (ss. 107-19), s. 108- 11.

۲۷. المهاجر، جعفر، جبل عامل بین الشهدین: دمشق، ۲۰۰۵، ص ۳۸.

المهاجر، جعفر، الهجرة العامليّة إلى إيران في العصر الصفوي، بيروت: ۱۹۸۹، ص ۹۴.

۲۸. المهاجر، الهجرة العامليّة، ص ۳۵.

۲۹. همراه با سنی‌های صیدا، شیعیان و دروزیان نیز زندگی می‌کرده‌اند. اسناد عثمانی آن دوره، در حالی که عناصر دینی این منطقه را تقسیم نموده، همه این گروه‌ها را تحت عنوان مسلمان ثبت نموده است:

Muhammed Adnan Bakhit, "Sidon in Maluk and Early Ottoman Times", Osmanlı Araştırmaları, Sayr. 3, Istanbul, 1982, (ss. 53-68), s. 58.

(محمد عدنان باحث، "صیدا در دوره ممالیک و اوائل دوره عثمانی"، عثمانلی آراشدیرمالاری [پژوهش‌های عثمانی]، شماره ۳، استانبول، ۱۹۸۲، (صص ۵۳-۶۸)، ص ۵۸.)

۳۰. ابن طولون، ابوالفضل شمس‌الدین محمد بن علی، مفاکة الخلان فی حوادث الزمان، نشر: خلیل المنثور، بیروت: ۱۹۹۸، ص ۲۳۶، عبدالعزیز سلیم، تاریخ مدینة صیدا فی العصر الإسلامی، اسکندریه: ۱۹۸۶، ص ۱۶۲، حسن عباسی نصرالله، تاریخ کرک نوح، دمشق: ۱۹۸۶، ص ۲۸.

۳۱. ابن طولون، مفاکة الخلان، ص ۲۳۶، نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۳.

۳۲. منجم‌یاشی تاریخی، ج ۲، ص ۴۷۹. برخی منابع نیز کشته شدن جانبردی از سوی الغزالی را ثبت نموده‌اند. برای داده‌ها نک: ابن طولون، اعلام الزوری بمن ولی نائباً من الأثرک بدمشق، تحقیق: محمد احمد دهان

(۹۰ رحمان)، چاپ دوم، دمشق، ۱۹۸۴، ص ۲۴۵، نصرالله، تاریخ کرک نوح، صص ۳۰-۳۲ و ۵۵؛ سلیمان ظاهر، تاریخ الشيعة الثقافة الديني، بیروت: ۲۰۰۲/۱۴۲۲، ج ۲، ص ۷، سالم، تاریخ مدینة صیدا، صص ۱۶۲ و ۱۸۵، ابوحسین، View from Istanbul، صص ۱۳-۱۵، ابوحسین، Provincial Leaderships in Syria, 1575-1650، بیروت: ۱۹۸۵، صص ۶۸-۶۹، محمد عدنان الباحث، دور اسرات آل الحنش، دراسات تاريخية، شماره ۱۳-۱۴، ۱۴۰۴/۱۹۸۲، دمشق، صص ۸۸-۱۳۷، (برای انگلیسی آن نک: M. A. al-Bakhit, "The Role of the Hanash Family and the Tasks Assigned to It in the Countryside of Dimashq al-Sham, 790/1388-976/1568: A Documentary Study", Land Tenure and Social Transformation in the Middle East, ed. T. Khalidi, (Beirut, 1984, s. 257-89).

۳۳. عبدالرحیم ابوحسین، ابن الحنش را به عنوان یک رهبر سنی بدوی می‌شناساند. View from Istanbul, s. 14 krs. M. A. al-Bakhit, "The Role of the Hanash Family", s. 257، حسن عباسی نورالله، از مذهب شافعی خاندان حنش را ثبت نموده است. تاریخ کرک نوح، صص ۲۱ و ۸۱.

۳۴. قاضی معروف، کتاب البراهین، ص ۱۰۵۵، (کتابخانه دولتی با یزید، ۱۹۱۰).

۳۵. نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۳۲.

۳۶. [کتاب شیعه، متن این وقفنامه در همین شماره کتاب شیعه چاپ شده است].

۳۷. نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۹۹. برای تاریخ متن وقفیه و دیگر داده‌ها نک: [لشامی العاملي ثبت کرده است: ص ۱۷۳ و دیگر. برای متن وقفیه جداگانه نک: الباحث، دور اسرأة آل الحنش، صص ۱۳۱-۱۳۷.

۳۸. نصرالله، تاریخ کرک نوح، صص ۳۲ و ۳۵، الباحث، دور اسرأة آل الحنش، ص ۹۹. در رابطه با قید مهمه نک: ۱۷۸.

۳۹. این خاندان این ویژگی‌اش را، در نسل‌های بعدی نیز ادامه داده است. اعیان الشيعة: ج ۷، ص ۱۴۴.

۴۰. جهت داده‌ها نک: الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴۱. در رابطه با این عالمان و درس‌هایی که خوانده شده است نک: الدر المنثور، ج ۲، صص ۱۶۷-۱۶۸، اعیان الشيعة: ج ۷، صص ۱۶۸-۱۶۹.

۴۲. این خانه و مسجد را مؤلف اعیان الشيعة، محسن الأمين (م. ۱۹۵۲) دیده است. ج ۷، ص ۱۵. [کتاب شیعه: خانه و مسجد شهید در جمع اکنون نیز موجود است و مسجد شهید تعمیر شده است].

۴۳. پس از بازگشت به موطن خود ارتباط با این‌ها ادامه داشته است. هنگامی که پرسش‌ها می‌رسید پاسخ آنها را نوشته و می‌فرستاده است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶۹.

۴۴. اعیان الشيعة: ج ۷، ص ۱۴۷.

۴۵. بنا بر یادداشت‌های زین‌الدین، سلطان سلیمان به سبب ترسی که

۲۰. الشهيد الثاني، منية المرید فی أدب المفید والمستفید: تحقیق: رضا المختاری، قره: ۱۴۰۹ (مقدمه)، ص ۱۰.

۲۱. المختاری، مقدمه منية المرید، ص ۵۲.

۲۲. مرکز فقه العاملی لإحياء التراث، وجود یک نسخه‌ی خطی آنرا قید نموده است.

<http://www.alameleva.org/index.php?id=34>, 2009.01.17.

اما تصریح شده است که در این نسخه تنها قسمت‌های نقل شده در الدر المنثور آمده است.

۲۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲۴. صادق، علی، الشهيد الثاني، (ترجمه به عربی، کمال السید)، قره: ۱۳۹۵/۱۴۱۵، ص ۲۵.

۲۵. برای داده‌ها و ارزیابی‌ها نک: المهاجر، جعفر، التأسيس لتاريخ الشيعة في لبنان وسوريه، بيروت: ۱۹۹۲، ص ۲۱ و دیگر.

۲۶. برای موقعیت شیعیان در منطقه در دوره مملوکیان نک: Abdul-Rahim Ebu Husayn, "The Shiites in Lebanon and The Ottomans in The 16th and 17th Centuries," in La Shia Nell'impero Ottomano. Rome: Accademia Nazionale Dei Lincei, 1993, (ss. 107-19), s. 108- 11.

۲۷. المهاجر، جعفر، جبل عامل بین الشهدین: دمشق، ۲۰۰۵، ص ۳۸.

المهاجر، جعفر، الهجرة العامليّة إلى إيران في العصر الصفوي، بيروت: ۱۹۸۹، ص ۹۴.

۲۸. المهاجر، الهجرة العامليّة، ص ۳۵.

۲۹. همراه با سنی‌های صیدا، شیعیان و دروزیان نیز زندگی می‌کرده‌اند. اسناد عثمانی آن دوره، در حالی که عناصر دینی این منطقه را تقسیم نموده، همه این گروه‌ها را تحت عنوان مسلمان ثبت نموده است:

Muhammed Adnan Bakhit, "Sidon in Maluk and Early Ottoman Times", Osmanlı Araştırmaları, Sayr. 3, Istanbul, 1982, (ss. 53-68), s. 58.

(محمد عدنان باحث، "صیدا در دوره ممالیک و اوائل دوره عثمانی"، عثمانلی آراشدیرمالاری [پژوهش‌های عثمانی]، شماره ۳، استانبول، ۱۹۸۲، (صص ۵۳-۶۸)، ص ۵۸.)

۳۰. ابن طولون، ابوالفضل شمس‌الدین محمد بن علی، مفاکة الخلان فی حوادث الزمان، نشر: خلیل المنثور، بیروت: ۱۹۹۸، ص ۲۳۶، عبدالعزیز سلیم، تاریخ مدینة صیدا فی العصر الإسلامی، اسکندریه: ۱۹۸۶، ص ۱۶۲، حسن عباسی نصرالله، تاریخ کرک نوح، دمشق: ۱۹۸۶، ص ۲۸.

۳۱. ابن طولون، مفاکة الخلان، ص ۲۳۶، نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۳.

۳۲. منجم‌یاشی تاریخی، ج ۲، ص ۴۷۹. برخی منابع نیز کشته شدن جانبردی از سوی الغزالی را ثبت نموده‌اند. برای داده‌ها نک: ابن طولون، اعلام الزوری بمن ولی نائباً من الأثرک بدمشق، تحقیق: محمد احمد دهان

درباره سلطنت از جانب فرزندش داشت شاهزاده را در سال ۱۵۵۳/۱۶۰ کشته بود. در همان سال فرزند دیگرش جهانگیر نیز در حلب مرده بود. گفته شده است که او را نیز پدرش کشته است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴۶. زین الدین عاملی در این مسیر از میوه و سبزی‌ها تا گل‌ها اطلاعات زیادی با زبانی بسیار متحیرانه نگاشته است. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۳.

۴۷. اثر او به نام الإسطنبولية فی الواجبات العیثیة که هنگام اقامت در استانبول نوشته است (نشر: احمد العابدی، رضا المختاری، تراثنا، شماره ۲۲، ۱۴۱۱ هـ، صص ۱۶۷-۲۰۴، <http://www.rafed.net/turatho-aa/22/22-6.html>) از این اثری که ارائه شده متفاوت است (مقدمه، ص ۱۷۱) او، در این رساله‌اش صریحاً از تعلق امامت حضرت علی و اولادش [علیهم السلام] دفاع می‌کند (ص ۱۸۵) تقدیم نمودن یک چنین اثری که حاوی دیدگاه‌های او است، به مقامات مرکز آن زمان سنی‌ها خیلی هم مناسب نمی‌بود.

۴۸. نام قاضی عسگر اینگونه آمده است: محمد بن قطب‌الدین بن محمد بن محمد بن قاضی زاده الرومی. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۴. برای داده‌ها و اطلاعات درباره قاضی عسگر آناتولی، محمد چلبی بن قطب‌الدین که در منلرس گوناگون مدرّس بوده و در مناطق گوناگون مسئولیت قضاوت داشته است نگاه کنید به: تاش‌کبری‌زاده، الشقائق النعمانية فی علماء العثمانیة، بیروت: ۱۹۷۵، ص ۲۶۷. مجدّی محمد افندی، حقائق الشقائق، نشر: عبدالقادر اوزجان، استانبول: ۱۹۸۱، ج ۱، صص ۴۴۸-۴۴۹، الغزّی، الكواکب السائرة بأعیان المائة العاشرة، نشر: خلیل المنصور، بیروت: ۱۹۹۷، ج ۲، ص ۱۹.

۴۹. برای داده‌های اطلاعات این عملیات که به [نام] (تذکره مرور) و دیگر نام‌ها نیز نامیده می‌شود نگاه کنید به:

Mubahat S. Kutukoglu, "Mürur Tezkiresi", DIA, XXXII, s. 60-1.

۵۰. برای اطلاعات کوتاه و تصویر باقیمانده‌اش نگاه کنید به:

<http://alintiqad.com/e.ssavdetails.php?eid=1938&cid=51>, 13.01.2009

۵۱. الدر المنثور، ج ۲، صص ۱۷۴-۱۷۵.

۵۲. برای نمونه برخی برات‌ها نگاه کنید به:

Ismail Hakkt Uzunçarşılı, Osmanh Devletinin İmiye Teşkilati, Ankara. 1988. s. 77-81

(اسماعیل حقی اوزون‌چارشلی، تشکیلات عمیه دولت عثمانیه، آنکارا: ۱۹۸۸، صص ۷۷-۸۱).

۵۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۵.

۵۴. برای اطلاعات بیشتر درباره کارهایی که طی اقامت در استانبول انجام داده، نگاه کنید به: الدر المنثور، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۷. مارکو سالاتی، مقاله‌ای نوشته است که موضوع آن این سیاحت زین الدین است.

"Ricerche sullo sciismo nell'Impero ottomano: il viaggio di Zayn al-Dīn al-Sahid al-Tānī a İstanbul al tempo di Solimano il Magnifico (952/1545)", *Orients Moderno*, sayi: 9, (ayri basim) Roma 1990, ss. 1-12.

(شماره ۹، چاپ دیگر) ر.م. ۱۹۹۰، صص ۱۱۲-۱۰۱.

۵۵. الدر المنثور، ج ۲، صص ۱۷۸-۱۸۱.

۵۶. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۵.

57. Abu Husayn, *View from Istanbul*, s. 123.

۵۸. المحبّی، خلاصة الأثر فی أعیان قرن الحادی عشر، بیروت: دار صادر، ج ۴، ص ۲۳۲، ابن محاسن، المنازل المحاسنیة فی الرحلة الطرابلسیة، نشر: م. ا. البلهیت، ۴، بیروت: ۱۹۸۱، ص ۴۰، محمد عدنان باحث، *The Ottoman Province of Damascus in the Sixteenth Century*، بیروت: ۱۹۸۲، ص ۲۸، (۱۴۱). پانوشت، ۱۷۵، محمد تقی الفقیه، جبل عامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۴۵، درویش، جبل عامل، صص ۱۱۶-۱۱۹، ابو حسیین، Seyyid Muhammed es-Seyyid 'View from Istanbul' page 124 Mahmud, "Harfuş", DIA, XVI. (ss. 165-7), s. 166 (سید محمد السید محمود، حروفوش، دایرة المعارف اسلام دیانت، ج ۱۶، ص ۱۶۶).

۵۹. حسن عباس نصرالله، تاریخ بعلبک، بیروت، ۱۹۸۴، ج ۱، ص ۲۲۴ و دیگر، نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۵۷، و دیگر، ابو حسیین، شیعان در لبنان و عثمانی در قرن ۱۶ و ۱۷ (عنوان لاتین)، ص ۱۱۳ و دیگر، نوفان رجا الحمود، العسکر فی بلاد الشام فی قرن السادس عشر والسابع عشر المیلادین، بیروت، ۱۹۸۱، صص ۱۶۶-۱۶۹، ادريس بستان، بعلبک، DIA (دایرة المعارف اسلام دیانت)، ج ۵، (صص ۹-۱۱)، ص ۱۰.

60. Abdul Rahim Abu Husayn, *Provincial Leaderships in Syria 1975-1650*, s. 129;

درویش، جبل عامل، ص ۱۰۹.

61. Abu Husayn, *Provincial Leaderships*, s. 134.

۶۲. المحبّی، خلاصه، ج ۴، ص ۴۹، نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۸۸، المهاجر، الهجرة العاملیة، ص ۹۵.

۶۳. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲، نیز بنگرید: الحر العاملی، أمل الآمل، بغداد، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۸۹، یوسف بن احمد البحرانی، لؤلؤة البحرین، تحقیق: م. س. بحر العلوم، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۳۳، الخوانساری، روضات الجنات، نشر: اسدالله اسماعیلیان، تهران، قم، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۳۷۳، المیرزا النوری، خاتمة المستدرک، قم، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۵۸، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۴۵.

۶۴. محمد بن علی الأحسانی، عوالی اللآلئ العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، تحقیق: مجتبی العراقی، قم، ۱۹۸۲، ج ۱، صص ۱-۱۱ (بیانات نعمت الله جزائری که بر کتاب شرح نوشته است)، رضا مختاری، مقدمه منیه،

۱۵۵۷) به قضاوت مکه تعیین شده بود. از تاریخ ربیع الآخر ۹۶۵ (۱۵۵۸) نیز به قضاوت قاهره منصوب شده بود. مجدی، حقائق الشقائق، ج ۲، صص ۲۳۹-۲۴۰.

۸۰. الفوائد السنّیة فی الرحلة المدنیة و الرومیة نام اثر مهر النهروالی است که در آن سفر خود به مدینه، و از آنجا به سوریه و از طریق آناتولی به استانبول را شرح داده است. در کتابخانه دولتی بایزید استانبول، ولی الدین افندی ش: ۲۴۰ (در فیش کتابخانه به صورت مجموعه الفوائد المتفرقة من التاريخ ثبت شده است). موجود است. این سیاحت نامه للنهروالی، را ریحارد بروکمان به زبان انگلیسی ترجمه کرده است (Journey to the sublime porte: Te Arabic Memoire of a Sharifian Agent, s Diplomatic Mission to the Ottoman Imperial Court in the era of Suleyman the Magnificent: the Relevant text from Qutb al-Dīn al-Nehrvāli's al-Fawa'id al-sanīya fi al-rihla al-madaniya wa-l-rūmīya, Beyrut: Orient Institut, 2005, s.208-210). برای متن نک: محمداکرم رحمتی، "شہید ثانی و اطلاعی تازه در باره شہادت او. http://www.rahmati.hateban.com/centry1319.

۱6.01.2009. html, دون ژ، استوارت نیز در آخر مقاله اش متن را آورده است ("The Ottoman Execution of Zayn al-Dīn al-Āmilī", p 347) در سیاحت نامه جهت جاهانی که زین الدین بیان شده نمره برگها b-۱۵۶۸ داده شده است. اما هنگام کنترل مشاهده شد. a-b-۱۴ بودنش درست تر است. رفعت بیلگه در اثر خود به نام لحظه ها و انسان ها در ترجمه برخی قسمت های که انجام داده، بخشی که این حادثه اتفاق افتاده موجود نیست. (آنکارا، ۱۹۹۷، صص ۱۸-۲۵). اکرم کامل نیز توضیحات نهروالی درباره شهرهایی را که در ترکیه گشته است با یادداشت های الغزّی به صورت تطبیقی به ترکی برگردانده است. (ایمن فؤاد سید، "نهروالی"، دایرة المعارف اسلام دیانت، ج ۳، صص ۵۴۷-۵۴۸) اکرم کامل، در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) سیاحت نامه غزّی - مکه، از سیاحتان عرب که سرزمین مان را گشته اند"، دانشگاه استانبول دانشکده ادبیات، نشریه سیمینار تاریخ، ۱ (استانبول، ۱۹۳۷، صص ۲-۹۰) اکرم کامل ترجمه بخشی از سیاحت نامه را که واقعه اتفاق افتاده، تلخیص کرده است. ص ۸۲. (چاپ فاکسیمیله اسلامیک جنوگرافی، ۱۹۴، آندیت: فؤاد سترگین، فرانکفورت، ۱۹۹۴ (صص ۱۷۷-۲۵۸) ص ۲۵۰. درباره نسخه برای اطلاعات عمومی [نک]: قطب الدین محمد بن احمد النهروالی، البرق الیمانی فی العصر العثماني، نشر: حمد الجسری، ریاض: دار الیمامة، ۱۹۶۷، (مقدمه) صص ۴۷-۵۳.

81. Stewart, "The Ottoman Execution of Zayn al-Dīn al-Āmilī", s. 308.

۸۲. حسن الصدر، تکملة أمل الآمل، نشر: احمد الحسینی، قم: ۱۴۰۶، صص ۳۱۵-۳۱۶، البحرانی، لؤلؤة البحرين، صص ۳۲-۳۳، روضات الجنات، ج ۲، صص ۳۸۱-۳۸۲، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۲۸، الکنی و الألقاب، ج ۲.

ص ۱۴۷، همان مؤلف، «پژوهشی در تاریخ زندگی شهید ثانی»، ص ۱۳۶.

۶۵. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۵، درویش، جبل عامل، صص ۱۳۱ و ۱۷۹.

۶۶. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲.

۶۷. المهاجر، جبل عامل بین الشہیدین، ص ۲۲۵.

۶۸. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۲، نوشته های زین الدین در راجع زندگی خودش، با تحقیق رضا المختاری در جلد دوم رسائل الشہید الثانی دوباره منتشر شده است. جهت متن نگاه کنید به:

<http://www.shahidavn.com/index.ar.php?page=Librarv>.

Pari&partid=2324&id=6۰ 2009.03.13.

قسمت دیگرش با تغییرات در مقدمه (صص ۱۳-۲۵) کشف الریبة فی احکام الغیبة (تحقیق: علی الخراسانی الکاظمی، بیروت، ۱۹۸۷)، نیز در مقدمه (صص ۲۷-۳۴) التنبیہات العلیة علی وظائف الصلاة القلبية (تحقیق: صفاء الدین البصری، مشهد، ۱۴۱۳) نیز آمده است.

۶۹. با تحقیق رضا المختاری، «ترجمة الشہید بقلمه الشریف»، در: رسائل الشہید الثانی، ج ۲.

<http://www.shahidayn.com/index.ar.php?page=Library>.

Part&partid=2324&id=6۰، 2009.03.13.

۷۰. البحرانی، لؤلؤة البحرين: ص ۳۴.

۷۱. عبدالله افندی، ج ۲، صص ۲۸۲-۲۸۳.

۷۲. المهاجر، جبل عامل بین الشہیدین، ص ۲۲۵.

۷۳. البحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۳۴.

۷۴. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، ص ۹۰.

۷۵. محسن الامین، خطط جبل عامل بیروت، ۱۹۸۲، صص ۱۳۷-۱۳۸، درویش، جبل عامل، ص ۱۴۷.

۷۶. مسالک الافهام، قم، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۱۱۰، ج ۱۳، ص ۳۳۵، نیز نگاه کنید به: محمد رضا موسویان، «شہید ثانی و زندگی در دولت جائر»، علوم سیاسی، شماره ۴، قم، ۱۳۷۸، صص ۴۹-۷۱.

۷۷. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، ص ۹۰. بدون تغییر مضمون خلاصه آن آورده شده است.

۷۸. النهروالی (۹۱۷-۱۱۱۱، ۱۵۱۱-۱۵۸۲)، با آثارش درباره ی مکه و یمن مشهور است. با شرفای مکه و عثمانی ها ارتباط داشت و در نتیجه او را استخدا نموده بودند. افراد دولتی را که به مکه می رفتند راهنمایی می کرد. به عنوان مفتی و قاضی مکه تعیین شده بود. برای مدرسه سلیمانیه که از سوی قانونی ساخته شده بود نخستین مدرس حنفی تعیین شده بود (۱۵۶۷/۱۷۵). در سال ۱۵۵۸/۹۶۵ به عنوان فرستاده شریف مکه در استانبول حضور داشت. (ایمن فؤاد سید، «نهروالی»، دایرة المعارف اسلام دیانت، ج ۳، صص ۵۴۷-۵۴۸).

۷۹. ملاحسن بیگ به سال ۹۵۱ (۱۵۵۲) در منصب قضاوت شام دو سال سپس در بغداد به سال ۹۶۳ (۱۵۵۶)، و برای دومین بار در قضاوت شام اندکی بیش از یک سال انجام وظیفه نموده است. در تاریخ شوال ۹۶۴



۳۸۴. معجم رجال الحديث، ج ۵، ص ۳۷۷، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۷۵؛ شرح اللمعة (مقدمه)، ج ۳، ص ۱۹۴.

۸۳. جهاد بنون، حركات النضال في جبل عامل، بيروت: ۱۹۹۳، صص ۸۵-۸۶، درویش، جبل عامل، صص ۱۷۹-۱۸۰، تدمری، موسوعة العلماء المسلمين في تاریخ لبنان الاسلامی (قرون ۶-۱ هجری)، بیروت: ۱۹۹۰/۱۴۱۱، ج ۴، ص ۲ (بخش)، صص ۲۶-۲۶۱.

۸۴. التفرشی، نقد الرجال، قمر، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۹۲.

۸۵. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، صص ۸۶ و ۳۶۴، میرزا عبدالله آفندی اصفهانی، بیانات تاریخ نگار صفوی، حسن روملورا ترجمه نموده ویس از بررسی، نادرست بودن سال ۱۶۵ که گفته شده است؛ و از بایستگی درست بودن سال ۱۶۶ دفاع می کند. (ریاض العلماء، قمر، ۱۴۰۱، ج ۲، ص ۳۸۵).

۸۶. رضا مختاری در رابطه با تاریخ کشته شدن زین الدین به مطالب مسلمی دست یافته و به این نتیجه رسیده است که سال ۱۶۵ درست است. نک: منیة المرید (مقدمه)، ص ۱۲.

۸۷. حسن روملو، احسن التواریخ، نشر: عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۵۷/۱۳۷۹، ص ۵۲؛ قاضی احمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۰۴، عبدی بیگ شیرازی، تکملة التواریخ، نشر: عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۱۳.

۸۸. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۸۹، عبدالله آفندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۷۶؛ البحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۳۴.

۸۹. النهروالی، الفوائد السنیة، ۱۴۰۵، بروکمان، [جورنی]، صص ۲۰۸-۲۱۰، رحمتی، الشهدید ثانی و اطلاعی تازه درباره شهادت او <http://www.rahmati.hateban.com/centry1319.html>

16.01.2009؛ Stewart, "The Ottoman Execution of Zayn al-DTn al-'Amilī", s. 347.

۹۰. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، ص ۹۱، نیز نک: الخوئی، معجم رجال الحديث، بیروت، ۱۹۹۲، ج ۸، ص ۳۹۰، تدمری، موسوعة علماء المسلمين في تاریخ لبنان الاسلامی، ج ۴، (بخش ۲)، صص ۲۶-۲۶۱.

۹۱. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۴.

۹۲. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۲؛ قاضی احمد الغفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، ص ۳۰۴، عبدی بیگ شیرازی، تکملة التواریخ، ص ۱۱۳؛ البحرانی نیز آورده شدن زین الدین از طریق دریا به استانبول و کشته شدنش را ثبت نموده است، لؤلؤة البحرين، ص (۴).

۹۳. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۸۵.

۹۴. الخوانساری، بیان التفرشی در نقد الرجال که "در قسطنطنیه کشته شد" را بررسی نموده و در راه کشته شدن زین الدین را تأیید می کند (روضات الجنات، نشر: اسدالله اسماعیلیان، تهران، قمر، ۱۳۹۱، ج ۳، صص ۳۸۰-۳۸۱).

۹۵. الطهرانی، الدریمعة، ج ۲۶ (۴)، ص ۲۱۹، إحياء اللثر من القرن العاشر،

ص ۱۱۷، محمدکاظم رحمتی، عبدالله سیرجانی و اطلاع مهم او در باره شهادت شهید ثانی،

<http://www.hi.storvlib.com/Site/SViewDocument.aspx?DocID=1006&RT=List#>, 11.02.2009.

۹۶. النهروالی، الفوائد، ۱۴۰۵.

Blackburn, Journey, s. 208 ; Stewart. "The Ottoman Execu-tion of Zayn al-Dīn al-'Amilī " s. 333

اکرم کامل، سیاحت نامه غزّی - مکه از سیاحان عرب که کشورمان را در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) گشته اند"، ص ۸۲.

۹۷. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، ص ۹۱، الخوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۳.

۹۸. اعیان الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۷.

۹۹. البحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۳۴، الخوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۳.

۱۰۰. جعفریان، رسول، پژوهشی درباره انتقال کتاب های کهن شیعی از سرزمین های عربی به ایران در آغاز دوره صفوی، مقالات تاریخی، ج ۴، قمر: ۱۳۷۴ (صص ۹۰-۱۰۹)، ص ۹۷.

۱۰۱. صفت گل، منصور، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۴۳، المهاجر، الهجرة العاملیة، ص ۱۱۳.

۱۰۲. درویش، جبل عامل، ص ۱۳۴، المهاجر، جبل عامل بین الشهدیدین، ص ۲۲۷، المهاجر، الهجرة العاملیة، ص ۹۵.

۱۰۳. منصور صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۱۴۴ و دیگر.

۱۰۴. نصرالله، تاریخ کرک نوح، ص ۹۰ و در ادامه نمونه هایی از علمایی که از منطقه رفته و در خدمت صفویه مسئولیت پذیرفته اند. نیز نک، ص ۹۹ و دیگر.

۱۰۵. برای داده ها نک: المهاجر، الهجرة العاملیة، صص ۱۹۳ و دیگر.

۱۰۶. المهاجر، جعفر، متوجه این اعتراض شده است. اما باز هم تلاش دارد که مهاجر عثمانی ها را یش بکشد. الهجرة العاملیة، ص ۹۶.

۱۰۷. البحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۳۴، صفت گل، ساختار، صص ۲۵۱ و ۱۳۳، پاورقی.

۱۰۸. الحر العاملی، أمل الآمل، ج ۱، صص ۹۰-۹۱.

۱۰۹. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۲؛ غفاری، تاریخ جهان نما، ص ۳۰۴؛ عبدی بیگ شیرازی، تکملة التواریخ، ص ۱۱۳.

۱۱۰. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۲.

111. Şerafettin Turan, Kanuni Süleyman Donemi Taht Kavga-ları, Ankara : Bilgi Yayımevi, 1997, s. 28-9.

(شرف الدین توران، جنال تاج و تخت در دوره قانونی، آنکارا: انتشارات بیلگی، ۱۹۹۷، ص ۲۸-۲۹).

۱۱۲. صولا قزاده، صولا قزاده تاریخی، ج ۲، صص ۲۲۹-۲۳۵، حسن بیگ زاده

۱۲۵. ابن الحنبلی، دز الحبيب، ج ۲، (بخش ۱) صص ۴۹۴-۴۹۶، المحبی، خلاصه، ج ۴، ص ۸۶۲ محمد راغب بن محمود بن هاشم راغب الطباخ الحلبي، اعلام النبلاء بتاريخ حلب الشهباء، حلب: المطبعة العلمية، ۱۳۴۴/۱۳۲۶، ج ۶، ص ۵۰، با اطلاعاتی که از همان منابع گرفته شده است، عمر عبدالسلام تدمری، موسوعة علماء المسلمين في تاريخ لبنان الاسلامي (قرون ۱-۶ هجری)، بیروت ۱۳۱۱/۱۳۱۰، ج ۴ (بخش ۲)، صص ۲۵۹-۲۶۱. برای نمونه‌های اشعار نک: درویش محمد بن احمد الطالوی، سانحات دمی القصر فی مطارحات بنی العصر، نشر: محمد مرسی الخولی، بیروت: عالم الکتب، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۱۷۹ و دیگر. درباره زندگی و این اثر او برای اطلاعات بیشتر نک:

"Osmanlı Kadısı/Müderriisi Maruf b. Ahmed'in İmâmiyye Şiasına Eleştirileri", Marife, yıl:8, sayı:3 (ŞİA sayısı, K1ş 2008), Konya, 2009, ss. 331-348.

(آدم آریکان، انتقادهای قاضی - مدرس عثمانی، معروف بن احمد، به شیعه امامیه معرفی، سال ۸، شماره ۳، (ویژه‌نامه تشیع، زمستان ۲۰۰۸)، قونیه، ۲۰۰۹، صص ۳۳-۳۴).

۱۲۶. از بیان «... روزگارمان سال ۹۶۴...» مذکور در کتاب، تاریخ نگارش اثر ۹۶۴ (۱۵۵۷) بودنش دانسته می‌شود. (کتاب البراهین، ص ۲۰۳).

۱۲۷. در نوشته‌ی پیشین خود درباره قاضی معروف، شهید ثانی را به عنوان مؤلف مسالک الافهام در داخل پراگمتر بیان نموده بودیم؛ اما تصحیح می‌کنم که مشخص شد شخص محمد بن (ابی) جمهور [مؤلف آن اثر] بوده است. نک: انتقادهای قاضی - مدرس عثمانی، معروف بن احمد، نسبت به شیعه امامیه" ص ۲۴۱. [شهید ثانی و ابن ابی جمهور هر یک اثری به نام مسالک دارند مترجم]

۱۲۸. کتاب البراهین، ص ۹۷ب.

۱۲۹. کتاب البراهین، ص ۹۳ا.

۱۳۰. کتاب البراهین، ص ۹۳ا.

۱۳۱. ابن ابی جمهور (م). آغاز سال ۹۰۰ هجری، ابتدا بر اساس مسالک الافهام، حاشیه‌ای به نام النور المنجی من الضلال نوشته است. بر اساس آن باز حاشیه‌ای به نام المجلی لعرات المنجی تألیف نموده است. قید شده که به سال ۱۳۲۴ چاپ شده است. محمد محسن آغا بزرگ الطهرانی، الدررعیة و التصانیف الشیعیة، بیروت، ۱۳۸۳، ج ۷، ص ۱۱۰، ج ۲، ص ۱۱۳، ج ۲۴، ص ۳۷۷. در رابطه با زندگی ابن ابی جمهور برای منابع و دیگر اطلاعات نک: صمد موحد، «ابن ابی جمهور».

<http://www.cgic.org.ir/shavad.asp?id=130&avaid=790>.

09.02.2009

۱۳۲. کتاب البراهین، ص ۹۷ب.

۱۳۳. [کتاب شیعه: نقل شیخ حرب‌بهترین دلیل بردخالت قاضی معروف در شهادت شهید است هیچ دلیلی وجود ندارد که وی بی‌جهت او را وارد ماجرا کرده باشد].

احمد، تاریخ، ج ۲، صص ۱۲۷-۱۳۲، منجم‌یاشی تاریخی، ج ۲، ص ۵۶.

۱۱۳. Uzunçarşılı, Osmanlı Tarihi (اوزون‌چارشلی، تاریخ عثمانی)،

ج ۲، صص ۳۶۰، ۴۰۲-۴۰۳، ۴۰۶، ۵۳۹-۵۵۰، اوزون‌چارشلی، هنگام مرگ

شهزاده وزیر اعظمی که دخالت داشته در دومین دوره صدارت وزیر اعظم

نامه‌های بسیار تند رستر پاشا با سلطان سلیمان قانونی حاوی شکایت

از آغاز یثنی چترى ها، Belleten, Cilt: XXXI. Sayı: 122, Ankara,

"Rüstem Paşa", 1967, ss. 191-200; Ş. Altundağ, Ş. Turhan,

iA, IX, s. 800-2; M. Tayyib Gokbilgin, "Rüstem Paşa ve Hak-

kindaki İthamlar", istanbul Universitesi Edebiyat Fakültesi

Tarih Dergisi, sayı 11-12, Istanbul, 1956

, (بلتن، ج ۳۳، شماره ۱۲، ۱۱۲.

آنکارا: ۱۹۶۷، صص ۱۹۱-۲۰۰، ش. آلتون‌داغ، ش. تورخان، «رستر پاشا» دایرة

المعارف اسلام، ج ۹، صص ۸۰۰-۸۰۲، م. طیب گوک‌بیلگین، «رستر پاشا

و اتهامات درباره او»، نشریه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول،

شماره ۱۱-۱۲، استانبول، ۱۹۵۶، صص ۱۱-۵۰.

۱۱۴. پجوری ابراهیم افندی، تاریخ پجوری، نشر: ب. س. بایکال آنکارا؛

وزارت فرهنگ، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۲۷۱-۲۸۸؛ صولاقزاده، ج ۲، صص ۲۶۲-

۲۸۹، منجم‌یاشی، ج ۲، صص ۵۷۹-۵۸۴، حسن بیگ زاده، ج ۲، صص ۱۳۷-

۱۳۹، شرف‌الدین توران، جلال تخت و تاج در دوره سلیمان قانونی، ص ۹۷

و دیگر، ۱۳۷.

۱۱۵. حسن الصدر، تکملة أمل الآمل، نشر: احمد الحسین، قر: ۱۴۰۶،

ص ۱۳۵، المیرزا النوری، خاتمة المستدرک، قر: ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۲۶۱.

۱۱۶. حسن روملو، احسن التواریخ، ص ۵۲، غفاری، تاریخ جهان‌آرا،

ص ۳۰۴، عبدی بیگ شیرازی، تکملة التواریخ، ص ۱۱۳.

۱۱۷. النهرولی، الفوائد السنیة، ۱۴۰۳، بروکمان، جوزنی، صص ۲۰۸-۲۱۰،

رحمتی، «شهید ثانی و اطلاعی تازه درباره‌ی شهادت او»، <http://rahmati.com>

2009.01.16، استوارت، گزارشات

عثمانی از زین‌الدین العاملی، ص ۳۴۷.

۱۱۸. أمل الآمل، ج ۱، ص ۱۸۳، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۰.

۱۱۹. کتابخانه دولتی بایزید، ۱۹۰۵، نک: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی،

<https://www.yazmalar.gov.tr/detay-goster.php?k=68767>

۱۲۰. او تصریح کرده است که این رساله را به هدف رد روافض اثنی عشریه

نگاشته است. کتاب البراهین، ص ۸۵.

۱۲۱. بدیع‌الدین احمد بن ابراهیم ابن الحنبلی، دز الحبيب في تاريخ أعيان

حلب، نشر: محموص الفاخوری، یحیی زکریا آتاره، دمشق: ۱۳۷۳، ج ۲،

(بخش ۱)، ص ۴۹۴.

۱۲۲. الفززی، الکواکب، ج ۳، ص ۱۸۵.

۱۲۳. یک دوره قضاوت نمودن مؤلف در شهر صیدا در بیانات خود او نیز

آمده است. (من وقتی که در شهر صیدا قاضی بودم...، ص ۳۱۵).

۱۲۴. الفززی، الکواکب، ج ۳، ص ۱۸۷.

(بخش ۲) صص ۲۶۰-۲۶۱، برای نمونه یکی از پژوهشگرانی نیز که این دوره را مورد پژوهش قرار داده، با منبغ قراردادن امل الآمل به کوثرانی حواله داده است که کشته شدن زین الدین را بیان نموده است. (Mehmet Çelenk, "Şiiiliği 16. ve 17. Yüzyıllarda Safevi Şiiiliği" Uludag Üniversitesi, صغوی در قرون ۱۶ و ۱۷] تر منتشر شده دکتری).
Sosyal Bilimler Ebstitüsü Temel İslam Bilimleri Anabilim Dalı
İslam Mezhepleri Tarihi Bilim Dalı, Bursa, 2005, s. 183, 613.
dipnot (انستیتوی علوم اجتماعی دانشگاه اولوداغ، شاخه اصلی علوم اسلامی پایه، رشته تاریخ علم مذاهب اسلامی، بروسه، ۲۰۰۵، صص ۱۸۳ و ۶۱۳، پانویس)، کسروی، پس از بررسی ثبت‌های موجود در این منبع (Vecih Kevserani. Osmanlı ve Safevilerde Din-Devlet ilişkisi, fev. Muhlis Canyürek, Denge yay, İstanbul 1992, s. 109-112 وجهه کوثرانی، روابط دین - دولت در عثمانی و صفوی، ترجمه: مخلص جان‌پورک، دنگه یای، استانبول، ۱۹۹۲، صص ۱۰۹-۱۱۲)، درباره قاضی صید، معروف، تعبیرات سنگینی را به‌کار برده است.
Blackburn, Journey, s. 208- ۱۴۰-ا، الفوائد السنیة، ۲۱۰؛ رحمتی، شهید ثانی و اطلاعی تازه درباره‌ی شهادت او، http:// Devin J. "rahmati.kateban.com/entry1319.html" 2009.01.16 Stewart, "The Ottoman Execution of Zayn al-Din al-Āmilī", p347 (استوارت، گزارشات عثمانی از زین الدین العاملی، ص ۳۴۷).
۱۴۲ [کتاب شیعه، هیچ استبعادی ندارد که این فرد قاضی معروف بوده است].

۱۳۴. ابن الحنبلی، در الحیب فی اعیان حلب، ج ۲، (بخش ۱) صص ۴۹۴-۴۹۶، الطباخ الحلبي، اعلام التبلاہ بتاریخ حلب الشهباء، ج ۶، ص ۵۰، از اطلاعی که از همان منابع گرفته شده است عمر عبدالسلام التدمری، موسوعة علماء المسلمين فی تاریخ لبنان الاسلامی (قرن‌های ۶-۱۰ هجری)، ج ۴ (بخش ۲)، صص ۲۵۹-۲۶۱.
۱۳۵. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۴.
۱۳۶. دون ج. استوارت، باید آگاهی‌های داده شده ابن الحنبلی را دیده باشد. او، در منابع با در نظر گرفتن زندگی کسانی که با قاضی معروف در ارتباط بوده‌اند، تلاش نموده و قاضی صیدا نبودن او در این تاریخ را مطرح نموده است. "اعلم زین الدین العاملی توسط عثمانی"، صص ۳۱۰-۳۱۱.
۱۳۷. درویش، جبل عامل، صص ۲۹ و ۳۷، krş. Abu Husayn, View from Istanbul, s ۱۳۵. المهاجر، جعفر، الهجرة العاملیة، ص ۹۳، برای کلیت جغرافی استان صغد نگاه کنید به:
H. Rhode, "The Geography of the Sixteenth Century Sancak of Safad," Archivum Ottomanicum, sayi: 10, (1985), New York, Harrassowitz Verlag, s. 179-218.
۱۳۸. اوعلیده به دیدگاه‌های زین الدین و فرزندش پرداخته و سبب کشته شدن او را عالمان سنی و به برقراری روابط و خوانده شدن کتاب هایش نیز اشاره نموده است. الخوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۲.
۱۳۹. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۷۴.
۱۴۰. تدمری، موسوعة علماء المسلمين فی تاریخ لبنان الاسلامی، ج ۴.

تعمیر الرحلة العراقية

وصف المخطوطات
تقع مخطوطة تنمة الرحلة العراقية في عشر صفحات، وهي موجودة في مكتبة مجلس الشورى الإسلامي في طهران، ضمن المجموعة رقم ۱۶۷۲، من الصفحة ۳۳۱ إلى الصفحة ۳۴۰، ذكرت في فهرسها (ج ۴، ص ۴۰۰)، كتبها أحمد بن الحسين الإصفهاني عام ۱۰۴۸هـ، وهي في القطع طول الصفحة ۲۰ سنم وعرض ۱۶ سنم، تحوي كل صفحة ۱۷ سطرا، ما عدا الصفحة الأخيرة التي احتوت على عشرة أسطر، و سطر أخير على شكل نصف دائرة، ملتحف على الأسطر الأربعة الأخيرة

چکیده: شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهایی) طی نامه‌ای به استادش شهید ثانی نکات جغرافیایی عراق و مسیر آن و نیز جزئیات سفر خود به آن دیار به ویژه کر بلا را بازمی‌گوید چنانکه در اواخر رساله به صورت نظر بیان کرده است.
کلید واژه: عاملی، حسین بن عبد الصمد: شهید ثانی - شاکر گران، سفرنامه ها - عراق، عالمان شیعه - قرن دهم هجری: حوزه علمیه جبل عامل.
مضمون رساله الشیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی العاملی إلى أستاذه الشهید الثانی لمتا ترک جبل عامل مهاجرا فی طریقته إلى العراق

شیخ حسین بن
عبد الصمد

تحقیق و تدوین
د. یوسف طباطبائی
استاد فی الجامعة اللبنانية

راجه: العلامة
السید عبدالقادر الحارثی

حيث خصصها ناسخها لكتابة اسمه والدعاء...

تقع المخطوطة في مقدمة وفصل وخاتمة شعرية. أما المقدمة فقد اشتملت على ذكر السفر وأسبابه.

وأما الفصل فتوزع على أربعة مقاطع؛ في المقطع الأول تحدث الشيخ حسين عن بداية الرحلة ومسارها الجغرافي وما جرى له فيها، وفي المقطع الثاني ذكر صحبه ورفاقه في الرحلة، وفي المقطع الثالث وصف أحوال السفر لجهة المؤنة والإشباع، وفي المقطع الرابع عود على بدء في وصف الرحلة ومحط رحالها في العتبات المقدسة في كربلاء.

أما الخاتمة الشعرية فجاءت بقصيدتين على ما هو مبين أدناه.

مدخل إلى التحقيق والدراسة

تأخذ أهمية تحقيق ودراسة هذه الرسالة المخطوطة هدفاً ذات اتجاهاتٍ ثلاثة متكاملة، وذلك في دائرة علاقة الشيخ حسين بن عبد الصمد بأستاذه الشهيد الثاني ومشروعه النهضوي:

اتجاه أول يهدف إلى الكشف عن تاريخ الخطب الذي وقع بالشهيد الثاني، وتركه لبعلبك وتلامذته وأبرزهم صاحب الرحلة الشيخ حسين بن عبد الصمد.

واتجاه يشير إلى العديد من المحطات والقضايا التي كانت تحيط بحركة الشيخ حسين، والتي لا شك أنها تأتي ضمن إطار نهضة أستاذه وصنوه الشهيد الثاني.

واتجاه آخر يُفصِح عن بلاغة وطول باع كاتبها باللغة والأدب المعقّنين فوق سلطته المعرفية في العلوم الدينية.

وحيث أنّ الاتجاه الثالث الذي يُبأن لنا من خلال قراءتنا لنصّ هذه الرسالة - موضوع الدراسة والتحقيق - وما تضمنته من نثر وشعر، وما يحملان من المعاني والبيان، ما يُعجزُ القارئ عن فهم مفرداتها الأدبية المسبوكة، فوق المصطلحات اللغوية، إلا بالاستعانة بقواميس ومعاجم

اللغة... لما تحمله من معاني، وما تشير أو تهدف إليه من أبعاد ودلالات، الأمر الذي أزمنا بالركون والاستعانة بالعديد من كتب اللغة ومعاجمها وموسوعات التي أعانتنا على تفكيك «الغاز ورموز» النص، إن لم نقل أحجيات وطلاسم النص المسبوك بمعاجزه اللغوية والإبداعية.

هذا الفن من الكتابة أتصف به الشيخ حسين وولده الشيخ البهائي، ويبدو لنا هذا الأسلوب واضحاً بصورة جليّة؛ في رسائله إلى أستاذه الشهيد الثاني^١، ولعلّه تقصد أن يُقرّد هكذا بناء أدبي لمخاطبة أستاذه... تدليلاً على ما يكتنه له من عظيم محبة وتعلق وانقياد... وكان من أبلغها دلالة - مثلاً - عندما خاطبه بقوله: «يا زين دين العالمين»^٢، مستعيراً لحن السياق القرآني... ثم في اختتامه الرسالة بفقلة شعرية (عرجاء) يخاطبه فيها قائلاً:

صلّى عليك الله من متسرّبل شرفاً يمشي

أما الاتجاه الثاني والذي نعتقد أنّ الرسالة كتبت لأجله وهو اطلاع أستاذه الشهيد على ما جرى له أثناء رحلته - هجرته النهائية - في حلّه وترحاله، وأي الطرق سلك، وأي المنازل نزل...

أما الاستفادة التي نريد أن نستفيدها من تحقيقنا ودراستنا لهذه الرسالة هي: - فوق أهميتها الأدبية والإبداعية كما تقدم - القراءة بين سطورها والغوص في روح النصّ وليس مسطحه، حيث أنها تكشف لنا عن وقائع حصلت مع الشيخ وأستاذه وهي:

في المقدم

واشتملت على أسباب كتابة الرسالة بناءً على التماس من الشهيد الذي «يجب إجابته»، وعلى ذكر السفر، وأسبابه التي لم تكن اعتباطية (Arbitraire / Arbitrary. Arbitrari-ness)، أو للزهة والترفيه، ولا هرباً، بل تحركاً بسببٍ وهدفٍ غائيةٍ متأتيةٍ من تفكير (-Réflexive/Reflective. Reflective-ness) بالخطوة، يحمّد فيه «الله الذي فضّل الحركة على السكون، وأودعها من السرّ المصون ما لا تراه العيون، ولا

تبلغه الظنون، الذي قدّر لعباده الأقوات، فيما يختاره لهم من الجهات...، ويرد هذا كله لأمر الله تعالى بحكم الآية: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^(٣)، ثم يعيد الحمد بنية «تيسير المطالب ونيل المآرب، وحصول التوفيق وزوال التعويق»، وبعد شهادته بالتوحيد، يشهد معترفاً بمنّ الله عليه، ثم ليقرن هجرته هذه بهجرة الرسول (ص) «إلى أهل الآفاق». ولعلنا هنا نفهم مدى خطورة الحدث الذي لأجله هاجر الشيخ حسين (وعياله) إلى العراق، حاملاً للمشروع النهضوي بقيادة أستاذه الشيخ زين الدين الشهيد. معتبراً عن فرحه وسروره لهذه المهمة السامية التي أقيمت على عاتقه، حيث بات يعرف ويفهم معناها وأبعادها، ليختتم مقدمته بأن خطواته ومقاصده في سبيل الله على هدى السنة النبوية وسيرة الأئمة على التحقيق».

في الفصل (الوحيد) ومحتويات أقسامه الأربعة: أولاً: في تاريخ بدء الرحلة ومسارها الجغرافي، والذي يبده بذكر الله ومثته عليه، مؤكداً على إيمانه وقناعته بالدور الذي يقوم به بقوله: «نفوسنا تشرق من جزء التشرق»، ثم يأتي على ذكر الشام - أي بلاد الشام - التي قضى مآربه فيها على أيدي بررة كرام، ويقصد بشكل رئيسي أستاذه الشهيد، بعدها يقول: «أزعمنا الرحيل»، أي أسرع به؛ ولم يستعمل عزمنا، وهذا مؤشر آخر على الخطب الذي نزل به وأستاذه...؟! أما الوداع فاقصر على «كلّ خليل»، أي كل صديق مخلص.. مبدياً حزنه، لابل همومه التي زالت عند الشروع بطريق الهجرة، ولعلنا نلتبس عنده معاودة إنتاج المشروع النهضوي الذي فقد حيويته أو بالأحرى حوصره على أرض الشام.

وهنا تستوقفنا عدة إشارات يمكن أن ترشدنا إلى تاريخ الرحلة ومنها عبارة «التشرق»، والتشرق: أيام التشرق، وهي ثلاثة أيام تلي يوم النحر (العاشر من ذي الحجة: يوم عيد الأضحى المبارك)، أي الحادي عشر؛ والثاني عشر؛ والثالث عشر من ذي الحجة. وعليه يكون التاريخ الذي يقصده

الشيخ حسين هو بعد الحادي عشر من ذي الحجة من العام ٩٥٥ للهجرة، الموافق لما بعد التاسع من كانون الثاني من العام ١٥٥٠ للميلاد. وهو فصل الشتاء. الذي أتى على ذكره الشيخ حسين كتاريخ للهجرة (في البيت الحادي عشر) من قصيدته الثانية حيث يقول:

وهجرت في فصل الشتاء لحكمة
فاضيق لوني من فراق الهاجر

ونقدّر أنّ هذه الهجرة كانت أولاً إلى الهرمل - كما هو متواتر بعد الخطب الذي نزل بالشهد الثاني وتلامذته في بعلبك، وتفرقوا على أثره أيدي سباً. أما رحيل الشيخ حسين نهائياً من بلاد الشام، والذي هو تاريخ بداية الرحلة العراقية هذه فقد دره في فصل الربيع على ما جاء في سياق نص الرحلة وأشرنا له في حينه، أي بعد ١١ صفر ٩٥٦/١١ شباط ١٥٣٩م، وهذا التاريخ كان خاتمة أوقات الأمان والسلامة من الحدثان». بحسب (ابن العودي) تلميذ الشهيد وزميل الشيخ حسين في كتابه بغية المرید من الكشف عن أحوال الشيخ زين الدين الشهيد».

ويعزز دليلنا على ذلك ما كتبه الشيخ حسين بخطه من إنهاءات أستاذه الشهيد لكتاب تهذيب الأحكام وهي:

١. ... يوم الأحد أول جمادى الأولى سنة ٩٥٥هـ / أيار ١٥٤٨م.

٢. كتبه حسين بن عبد الصمد الحارثي الهمداني (وقفه الله وسدده وأصلحه وأرشدته)، وكان الفراغ منه يوم الأحد أول جمادى الأولى ٩٥٥هـ / حزيران ١٥٤٨م.

٣. ... يوم الإثنين خاتمة (٣٠) جمادى الآخرة ٩٥٥هـ / تموز ١٥٤٨م.

ما نلاحظه هو أنّ هذه الإنهاءات تمت في شهور صيف ١٥٤٨م، والذي نقدّر بأنّ الشهيد وتلامذته كانوا مازالوا في بعلبك، وأنّ المشكلة والخطب وقعت بهم بعد هذا الصيف.. بين خريف وشتاء ١٥٤٩/١٥٥٠م كما بيّنا أعلاه، وكذلك الهجرة، أعني ترك الشهيد بعلبك إلى التختي بين جبيج وجزيين،

والشيخ حسين إلى الهرمل، ثم إلى العراق...

بعدها يشرع في تحديد خطى سير الرحلة، دون تحديد نقطة الانطلاق جيع أو بعلي بك/الهرمل، لكننا نرجح أنها من بعلي بك - ومن بلدة « إيعات » تحديداً حيث لا زال منزله إلى اليوم قائماً، والذي ندعو بالمناسبة إلى ترميمه وتحويله إلى معلم سياحي لما له من رمزية، خصوصاً إذا ما عرفنا أن هذا المنزل

هو مسقط رأس ولده الشيخ بهاء الدين العاملي - ، وهناك أحاديث متواترة تقول بأن الشيخ حسين لجأ إلى الهرمل بعد أن ترك أستاذه الشهيد بعلي بك إلى جيع... ذلك أن الشيخ حسين أول ما يذكر في رحلته وصوله إلى بلدة القصر، التي تقع على مسافة قصيرة إلى الشمال من مدينة الهرمل، على الحدود اللبنانية السورية بحسب التقسيم الإداري والسياسي الحديث، والذي لم يكن كذلك في تلك الأيام، حيث كان قضاء بعلي بك يتبع ولاية دمشق.

ثم انعطف جنوباً دون ذكر لمسار الطريق، ودون ذكر لأي تاريخ يحدد وصوله «بعد العصر» إلى بلدة القطيفة في سوريا، والتي تقع إلى الشمال الشرقي من العاصمة دمشق. ثم انعطف باتجاه الشمال الشرقي (باتجاه مدينة تدمر التاريخية)، ليصل إلى بلدة جيروود - التي تقع على مسافة قصيرة إلى الشرق من القطيفة - حيث يُعبر عن ارتياحه « من المخاوف والكمود »، ولعل هذا الخوف هو السبب في سلوك هذه الطريق الملتفة حول دمشق متجنباً المرور فيها، والملاحظة التي نودّ تسجيلها هي تقصده بعدم سلوك الطريق الواضح والأسهل والأقرب والمعروف إلى اليوم وهي طريق بعلي بك دمشق.

ثم يتابع الشيخ حسين سيره باتجاه تدمر، مروراً بخان العطينة والقريتين (داخل سوريا)، ثم إلى القائم (في العراق على الحدود مع سوريا)، مروراً بوادي اركة والمريع وجب جباب وساحل السحل والحرف العريان.

بعدها يتابع السير في الأراضي العراقية باتجاه كربلاء، مروراً بالعقلة والكبيسة وبئر بنات... وفي هذه المرحلة من الرحلة في الأراضي العراقية أبدى الشيخ حسين مخاوفه من عرب الأراضي العراقية الزحل، لكنّه ما يلبث أن يتحدث عن تجاوز هذه

منها الفصاحم والادب ولا اقتدر على تحصيل ما في نفسه من الإرب فهو لعن الله عن الأدب محجوب وعلي رويته وسجيته مغلوبه وعلي ان اسوي وليس علي ادك الخناجع اللهم أسلك بنا سبيل الرشادة واجعلنا من اهل السداده وعب لنا الآمن يوم المعاده انك انت الكرم لجواده وصلى الله على محمد وآله الامجاده نت الرسالة الاولى وتيلوها كاليك رسالة العرافين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً محمد المصطفى واهله اهل الكرم والوفاء

وبعد كلفنا التمس منكم بكم لدي فكتب اجابته علي ان اراكنت له ما ينم لي في رحله العرفية واكد ذلك علي بالمواثيق القرية بشرعت اكتب سايراً سايراه منزلاه منزلاه ومهلا سهلاه واذكر ما تجلي بحاله ومفصلاه فقلت اولاً مستعنيا بالله ومتولاً

الحمد لله الذي فضل الحركة على السكون وادعها من السرا المصون ما لاثراه العيون

ولا

منه انوار
سنة الرسالة
العراقية

المخاوف دون أية مشاكل تذكر...

ثانياً: في ذكر صحبه ورفاقه في الرحلة: وهم خمسة: شيخ القافلة أبو زيد، وجمعة، وفاض، وربيح، وحسن... وقد أثنى عليهم جميعاً.

ثالثاً: في وصف أحوال السفر لجهة المؤنة والإشباع: وفيه يتحدث الشيخ حسين عن الطعام والشراب، وما جرى إزاء ذلك ..

رابعاً: عود على بدء في وصف الرحلة ومحط رحالها في العتبات المقدسة في كربلاء.

تلي ذلك الخاتمة الشعرية في قصيدتين من عيون الشعر: الأولى وجدانية فيها من الذكرى والحنين إلى الماضي السعيد، يظهر فيها الشيخ حسين مدى تعلقه باستاذة الشهيد... تقع القصيدة في أربعة وعشرين بيتاً وثلاثة قفلات (عشرة أبيات وقفلة، ثم سبعة أبيات وقفلة - مرتان).

أما القصيدة الثانية فهي في الفخر من باب الشوق والهوى، أو الغزل إذا جاز التعبير... كلها تدور حول تعلق الشيخ حسين باستاذة الشهيد، وتقع في ثلاثة عشر بيتاً.

نص الرحلة العراقية

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه ثقني وعوني

الحمد لله وسلامه على عباده الذين اصطفى. خصوصاً محمد المصطفى وأهله أهل الكرم والوفا.

وبعد، فلما التمس متي من يكره لديّ فيجب إجابته، على أن أكتب له ما يتّر لي في [ال] رحلة العراقية، وأكّده ذلك عليّ بالمواثيق القويّة، شرعتُ أكتب سائراً سائراً، منزلاً منزلاً، وم-[ن]هلاً م-[ن]هلاً، وأذكر ما تتر لي مُجِيباً ومُقْصِلاً، فقلتُ أولاً - مستعيناً بالله ومتوكلاً:

الحمد لله الذي فضّل الحركة على السكون وأودعها من السرّ المصون، ما لا تراه العيون ولا تبلغه الظنون، الذي قدّر لعباده الأقوات، فيما يختاره لهم من الجهات، وهم

لا يشعرون، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^١، أحمدته [ل]تيسير المطالب ونيل المآرب، وحصول التوفيق وزوال التعويق^٢.

وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، شهادة مغترف من بحارته^٣.

وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، ذا الهجرة السعيدة^٤، والطلعة الحميدة^٥، الذي بُعث بمكارم الأخلاق^٦ إلى أهل الآفاق، صلى الله عليه وآله المنتجبين، وأصحابه المنتخبين، صلاة دائمة إلى يوم التلاق^٧، وسلّم تسليماً كثيراً.

وبعد، فإنّه لما جدّت بنا المناسبة اللفظية^٨ فهَمْنَا لِمَعْنَاهَا^٩، وجذبنا الوصلة المعنوية^{١٠} إذ فهَمْنَا معناها، ورَقصنا يوم الآيمين في التعريق^{١١}، وصدقنا للسنة في قصيدة الأئمة على التحقيق.

فصل

ولم تزل - بمنّ الله - نفوسنا تشرق من جزء التشريق^{١٢}، وتعلق من نفسي الأمانى بكلّ علق يليق^{١٣}، ففضينا مآربنا في الشام على أيدي برق كرام^{١٤}، وأزمعنا الرحيل^{١٥}، ووَدِع كلّ خليل^{١٦}. فقصرت عنا هموم^{١٧} لما برزنا إلى القصر^{١٨}، ثمّ قطفنا من القطيفة^{١٩} قطوفها الدانية بعد العصر، ولم يتجرّد بأجرود^{٢٠} إلا من المخاوف والكمود^{٢١}، ثمّ عطنت في خان العطينة^{٢٢} إبلنا بعد يومين، وقُرّت عيوننا لما قرّت رحالنا في القرينتين^{٢٣}، ولم يصدنا عن محاذات صدود مهين أمير مهين، بل دُمرنا بوصلنا إلى تدمير^{٢٤}، وإقامة يومين على كلّ الأقطار ووعشاء (أي: تعب) الأسفار، وكأننا حللنا وادي الأراك لما كنا في وادي أركه^{٢٥} وسط النهار، ثمّ بطحنا ليلة على بطحاء منبطح الربيع^{٢٦}.

ثمّ أربغنا رابعة النهار على ربيع^{٢٧} المزيغ^{٢٨}.

ثمّ جئنا عشاءً جبّ جباب^{٢٩}، وأجبنا من ماء ذلك الجباب الجباب^{٣٠}، فهي وإن لم تكن بتلك النطق العذاب، لكن استعذبناها لما جاءت من البُعد بعد بعض عذاب:

ثم قلنا في ساحل السحل^٣ ضحى مقيل تعبان^٣، ولم يكن
ركبتنا من الخبر بالعريان^٣، لما حللنا الحرف العريان^٣، بل
ساق لنا الإحسان على أيدي الحسان من هناك العريان، فلم
يبق فينا غرثان^٣.

ثم أقمنا ليلة ونصف يوم بحدّ القائم^٣، وجاءنا من الخيرات
والذبايح ما زال قمر القارم^٣، وأشبح القاعد منا والقائم، ولم
يمنعنا مانع من المانعيات، ولا زحمتنا عند المزالحة في النقل،
بل لمعناهما بالمسرات، وعقلنا بعدها إبلنا ضحى في العقلة^٣.

ثم كبسنا نفوسنا في الكبيسة^٥ على إقامة ستة أيام لقطع
التعلقات، وخرجنا في السابغ إلى بثر بنات^٥، وشربنا منه ما
كان أحلى من النبات.

ثم داومنا المسير إلى الدوام الأنيق، ولم يمسننا بحمد الله
قبل المضيق^٥ ولا بعده من مضيق، بل قابلنا في هذا سيرنا
الفلك الدوار^٥، فسار اضطراراً ذات اليمين، وسرنا اختياراً
ذات اليسار، ونجومه مستخفية بالنهار وسارية في الليل^٥،
ونحن مستخفون بالليل وساربون في النهار^٥، فتلك نجوم
السماء ذات المقر والاستقرار، ونحن نجوم الأرض ذات
الممر والاستمرار.

هذا، وأما العرب فلم يروعتنا منهم إلا السماع^٥، ولم نعثر
إلا بأثرهم في تلك البقاع، مع أنّ روعتنا منهم كان - والله
المتة - أوهن من بيوت العناكب^٥، وأيسر مما يعلق برجل
البعوضة من إناء الحالب^٥ لعلنا آنا بأمره المقدسة^٥ في
حصن حصين ودرج أمين، مع عصبية رأيهم سديداً، وبأسهم
شديداً، وجمعهم عديداً، وهمهم وحيداً، قد شتموا لحرب
العرب أوزاراً، وقتلوه مراراً، وأجهروا لهم في الشرّ إجهاراً،
واستظفروا عليهم استظهاراً، قد جعلوا الحزم شعاراً، والقلوب
فوق الدثار دثاراً^٥، مع أنهم كانوا لنا خيرة رفاق، لما رأينا منهم
من الشفقة والإرفاق، فلم نر منهم^٥ - بمن الحميد - إلا كل
يوم حميد، ولم يكن على حُسْنِهِمْ معنا من مزيد، ولا مجال
فيهم لمستزيد^٥.

فأما شيخ القافلة أبو زيد، فهو في شهرته كلها أبو زيد، وأما
جمالنا الجمعة، فجميع أيامنا كانت يوم الجمعة، وأما رفيقه
فياض، فهو في مروءته فَيَاضٌ وأَيُّ فَيَاضٍ. وأما ربيعنا ربيع،
فكل أوقاتنا معه في ربيع. وأما صاحبي حسن، فلم يزل يأتي
بكل حسن^٥.

ولقد كانت جمالنا السود أسود الجمال، وجمالنا النشيطات
أنشط من كل جمال، وكنا معهم - بمن الله - من الرفاهة كل
يوم في قرا^٥، كما لم نزل نحن والسعداء^٥ في قرا^٥، ليلنا بار
بارد، ونهارنا غير حار ولا حارد^٥، وصباحنا موافٍ موافٍ،
وخليلنا غير مناف^٥ ولا منافق، زادنا وافي وافر، وماؤنا هام
هامر^٥، لنا قيم قويم^٥، وذمّام غير ذميم^٥، ودليل غير دليل،
وقبيل غير قليل^٥، منازلنا أحسن المنازل^٥، ومناهلنا أروى
المناهل^٥، نسيم رائق وماء دافق، وربيع شائق^٥ ورفيق موافٍ،
فكف لنا - بمدّ^٥ الله - فوز في تلك المفاوز، وكف لنا بالجواز في
جوز ذلك الغلام جوائز^٥.

لم نزل - والله المتة - آمالنا تنال كل الأحوال، وعيوننا قرينة
في كل مال، فكأننا لم نسمع في اتباع الأوامر القدسية^٥ لو
ما تتابعتم أمورنا في نهج السداد، ولم يكن فيها «لولا» و«لو»
ما، وكان «قد» لكه وزيره^٥ ما تر لنا هنالك أن أشرقت لنا
شموس تلك القباب، ورفع بينها وبيننا الحجاب، ورفعت لنا
الأعتاب بلشم تلك الأعتاب^٥.

وألقث عصاها واستقرّ بها النوى
كما قرّ عيناً بالإياب المسافر

اللهم وكما بلغتنا المرام، وفضلتنا بذلك على كثير من الأنام،
وحسنت لنا المبدأ فحسب لنا الختام.

يا أيها الرشأ المليخ الشاذن العنّج اللعيس^٥

ظبي نفور إن يرار و [لا]أساس ولا يسوش^٥

حتام يقتل من مشى كما يشاء إذا يميئس^٥

واعدتي يوم الخميس فجاء من هجري خميس^٥

وبدا لهم ما قد بدأ بالبحث وانقاد الشموس^{١٦}
 لنا رأوا ما لفر يؤمل لفر يريشوا أن يسوس^{١٧}
 ورأوا قليلاً ما أفاء واستبان لهم رئيس^{١٨}
 وزهت لنا الروم الأنيقة إذ زهت بالترك سوس^{١٩}
 وأتت ركائبنا العراق وأشرقت تلك الشموس^{٢٠}
 كم مهمم [ب]سرتنا به ما ساره إلا أويس^{٢١}
 وطعائنا فيها العليس وماؤنا فيها العكيس^{٢٢}
 يا حبنا أرض العراق وحبنا تلك النفوس^{٢٣}
 ومعانيد ومساعد ومشاهد فيها رؤوس^{٢٤}
 كم قد صرعت كماتنا بالبحث إذ حبي الوطيس^{٢٥}
 ولقد شغفت بها فمكروهاً أبداً طميس^{٢٦}
 وإذا تضايقت الأمور وقد مضى الدهر الخنوس^{٢٧}
 فإلى المهيم ألتجىء وإليه في أمري أحوس^{٢٨}
 إني لأعلم منها ليروي الصدود وذاك طوش^{٢٩}
 لكن ذا اللب العفيف يُعان ما يتلوه بوش^{٣٠}
 ويرى القنوع هو العزيز كما الطموع هو الخسيس^{٣١}
 ما دمتم آمن شر أعدائي فلن تشتد عيس^{٣٢}
 وإذا خشيتهم فبعض الشر من بعض تروس^{٣٣}
 صلى عليك الله من متسريل شرفاً يميس^{٣٤}

* * *

وأنا التي وقبت الحبيب حرارة الشم
 يس المنيرة في ضحى وهواجر
 وإذا هويت وقعت في بحر الهوى
 وجعلت من أهواه حشوا سرائري^{٣٥}
 فلما الحبيب وبرده في باطني
 وجوى الكبيب وحره في ظاهري^{٣٦}

وتركتني رهن الهموم فهاضني قلقت وبوس^{٣٧}
 حتام أعدل في الحبيب وحبته عندي رسيس^{٣٨}
 والآتسات المائسات يخلبها عجباً تريس^{٣٩}
 بقوام غصن مورق من تحته كفل وخيس^{٤٠}
 والشقق يختطف العقول وفوقه طرف نعوش^{٤١}
 يا زين دين العالمين الفائق الفطن الرئيس^{٤٢}
 العالم الورع اللبيب الماهر الحبر الأنيس^{٤٣}
 لي كل يوم من فراقك والتباعد من مريس^{٤٤}
 أمرى على حب العراق وحبك أبداً عموس^{٤٥}
 لا غرو إن طال التباعد إنني رغماً أكوش^{٤٦}
 فكأنما قلبي الحديد وإن ذلك مغنطيس^{٤٧}
 لم يبق في بدني وقد فارتكز إلا لنيس^{٤٨}
 لا ليلتي من بعدك سكن ولا يومي قريس^{٤٩}
 أترى يعود زماننا وتعود هاتيك الدروش^{٥٠}
 في الجامع الغربي والشرقي والوقت الأنيس^{٥١}
 والوقت طاب كأنما دارت هناك الخندريش^{٥٢}
 يا حبنا در النقيسة والمقام بها نفيس^{٥٣}
 بكرومها ورسومها وعلومها تخي النفوس^{٥٤}
 وحقائق ودقائق تُجلى كما تُجلى العروش^{٥٥}
 وصحاب صدق طيبون وكفر لهم في الصدق سوس^{٥٦}
 لا بعلبك تشوقني كلاً ولا حمص النحوش^{٥٧}
 بل شاقني من بعلبك جماعة معنا جلوس^{٥٨}
 يا حبنا يوم الحبيب وعننا عتنا حبيس^{٥٩}
 أم حبنا مصر الأنيقة والغرام بها هموس^{٦٠}
 كم دار بالبحث النفيس على الخليج لنا كوش^{٦١}
 أم حبنا مقياسها وبما سواه لا يقيس^{٦٢}
 أم حبنا أيامنا في الروم ما فيها عبوس^{٦٣}

ورضيتُ من وصلِ الحبيبِ بقربه
وعناقه فقلتُ بذلكِ مفاخري
ورويتُ حرَّ البأسِ عنه بمهجتي
فعلوتُ فوقَ الراسِئيلِ الناظري^{٣٣}
وإذا الهوى فوقَ الثُّحولِ يبزُّني
فكأنني منه جَنَاحُ الطائرِ^{٣٤}
وسترتُ شمسَ الأرضِ عن شمسِ الضُّحى
فسترتُ أزهرَ زاهرٍ عن زاهرِ^{٣٥}
وسترتُه خوفاً عليه وغيره
من أن يراه وكنْتُ أشفقُ ساتر

وأسيرُ حيثُ يسيرُ من أهواه لا
سُتِرتُ فجسي سائرُ للساتري
وسفرتُ عن نيلِ النجاحِ لرائدي
فهويتُ أن أهوى بغيرِ مُسافر^{٣٦}
وهجرتُ في فصلِ الشتاءِ لِحُكميه
فاضيقُ لوني من فراقِ الهاجرِ^{٣٧}
والبعضُ مني داخلُ في البعضِ في
وقتِ الفراقِ ومع اللظى في ضامري^{٣٨}
ولقد نَحَلْتُ من الفؤادِ وكنْتُ عن
شكوى الهوى كمنْتُ ما في خاطري^{٣٩}

کتاب نقب

عبدی

است

مجموعه شعره

اجتهدت

بیت

بیت

بیت

بیت

٢٤٠

وكنْتُ خَوْفاً عليه وغيره من ابراه وكنْتُ اشفقُ ساتري
هو اسير حيث يسير واهواه لاه استرت فجسي ساتر الساتري
موسفرت عن نيل النجاح الى نيل فهو يمان اهوى بغير مسافر
وهجرت في فصل الشتاء لحكميه فاضيق لوني من فراق الهاجر
والبعض مني داخل في البعض وقت الفراق ومع اللظى في ضامري
ولقد نحل من الفؤاد وكنْتُ عن شكوى الهوى كمنْتُ ما في خاطري

سال دوم
جارو شماره اول
تابستان ١٣٩٩

بیت علی بدایه ایاده الی رحه
حسب الکرمی عن الله له
ولو الیه ولجج المؤمنین
احمد محمد قاسم

صفحه پانزدهم
رساله الرساله
العراقية

إنهاء النسخة

تمت على يد أقلّ عباده إلى رحمته حسين الحسيني الكركي^{٣٠}، غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين أجمعين، وكان الفراغ من كتابة الرسالة سنة اثنتين وعشرين بعد الألف من الهجرة، على مشرفها أفضل الصلاة والسلام، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

پانوش

١. ينكر الشيخ حسين عمل الأغاز بحسب تصريحه في كتابه نور الحقيقة ونور الحديقة باب: الأغاز والرموز، ص ١١٤. علماً أنّ معظم من ترجمه له يذكرون طول باعه بهذا اللغز وولده الشيخ البهائي. راجع: رياض العلماء، ج ٢، ص ١٦.

٢. وهي ثلاثة رسائل تمكنا من اكتشافها وقد حققناها. علماً بأننا موقنون أن هنالك رسائل عديدة جرت بين الشيخ حسين والشهيد الثاني علناً نوفق بالكشف عنها، خصوصاً الخواطر التي كتبها عند تلقيه خبر اعتقال الشهيد وإعدامه.. وكان في أثنائها في إيران.

٣. لاحظ الشطر الأول من البيت السادس من القصيدة الأولى في هذه الرسالة.

٤. سورة يس: الآية ٨٢.

٥. الدر المنثور، ج ٢، ص ٤٤٤.

٦. رسائل الشهيد الثاني، ج ٢، ص ١١٧٥ و ١١٧٦ (صورة المخطوط) نقلاً عن مصور مخطوط مكتبة آية الله المرعشي رقم ٢٥٤٣٤.

٧. يقصد به أستاذه الشيخ زين الدين بن علي العاملي الشهيد الثاني.

٨. سار، منى، وساربه: سار معه وجاراه. يقال: سير فلان من بلد إلى بلد أو موطن: أخرجته وأجلاه، سار سارياً أي امتثل للأمر، أما سائر، أي السير الحثيث الجاد. منزلاً منزلاً: المنزل: البيت.

٩. مجسلاً مفصلاً أي أن أشياء كتبها جملة وأخرى فصلها، وهذا ما سلاحظه في هذه الرسالة.

١٠. الأقوات: مفردة: قوت؛ وهو ما يقوم به بدن الانسان من الطعام أو الرزق.

١١. يتضح ممّا تقدم أنّ الشيخ حسين يتحدث عن حاله في كثرة حله وترحاله، راضياً بما هو عليه كونه بأمر الله وفي سبيله.

١٢. سورة يس: الآية ٨٢.

١٣. نلاحظ هنا أنّ هجرة الشيخ حسين كانت ذات مآرب وأهداف مرسومة (مطالب ومآرب) يحمد الله فيها لحصول التوفيق بعد أن زالت المعوقات من أمامه بفعل هذه الهجرة الموفقة أو بالأحرى الهروب الموفق.

١٤. يريد توضيح سعادته إزاء الدور الذي يضطلع فيه، على كثرة أسفاره

وعدم استقراره، رغم المشقة في السفر والبعد عن الأوطان. وهذا ما سيكرره لاحقاً وبأسلوب آخر، وهذا ما تميز به أسلوب الشيخ حسين من بديع.

١٥. هنا يتأسى الشيخ حسين بهجرة النبي ﷺ، وهذه دلالة على أهداف هجرته التي لن تكون للارتزاق كما نعرف من سيرته وخاتمته في البحرين.

١٦. وهنا يبدو أنّ الشيخ حسين بإبهارته هذه يحاكي نفسه وهجرته، ولعل إحساسه بأنها ستكون هجرته النهائية من وطنه جبل عامل بعد هجرات عديدة برفقة أستاذه الشهيد الثاني، والتي يحنّ إليها، كما يعبر في قصيدته (الوجدانية) في نهاية هذه الرسالة.

١٧. إشارة إلى الحديث الشريف: إنّما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق. شرح أصول الكافي، ج ١٥، ص ٣٠.

١٨. يوم التلاق: يوم القيامة لتلاقي الخلق فيه... لِيُنْفِذَ يَوْمَ التَّلَاقِ سورة غافر، ص ١٥٨.

١٩. لفظ: رمى ... ولفظت البلاد أهلها: أخرجتهم.

٢٠. المعنى: الوفرة.

٢١. أما فهمنا مغناها ثم معناها: أي غاية ومعنى هذه الهجرة التي تحمل هذه الرسالة التقرير وقائمتها، لما لها من فائدة لجهة التواصل والاتصال.

٢٢. كذا.

٢٣. الاشراق: انبعاث نور من العالم غير المحسوس إلى الدهن فتتم به المعرفة، والتشريق: (أيام التشريق) ثلاثة أيام بعد يوم النحر في الحج.

سميت بذلك لأن لحوم الأضاحي تشرق فيها: أي تنشر في الشمس. وقيل: سميت بذلك لأن الهدى لا ينحرف حتى تشرق الشمس.

٢٤. يقال: علق فلان بفلان: تمكّن حبه في قلبه.

٢٥. من الواضح أنه يقصد بالبررة الكرام أستاذ الشيخ حسين الشيخ زين الدين الشهيد الثاني.

٢٦. أرمع الأمر: عزم عليه وثبت، والزمام السرعة.. الرحيل: القوي على الارتحال والسير.

٢٧. الخليل: الصديق الخالص.

٢٨. يفصح الشيخ حسين عن الهمز إثر الفراق، لكنه لم يبيديه بداية بل بدأ مندفعاً كونه يسير نحو غاية وأهداف سامية، كما يبين في عدة أماكن من هذه الرسالة.

٢٩. القصر: بلدة إلى الشمال من مدينة الهرمل (بعلبك) على الحدود اللبنانية السورية. والملاحظة الأولى هي أنّه لم يجعل طريقه دمشق ولا حمص، لابل يبدو أنّه قصد ذلك من خلال تكبده لمشاق التفافه من حولها، كما سنوضح مسار رحلته (راجع الخريطة).

٣٠. القطيفة: منطقة في سوريا إلى الشمال الشرقي من دمشق. راجع الخريطة.

٣١. تجرد للأمر: شمر في سيره. وانجرد به السير: امتد وطال لسان العرب، ج ٨، ص ١١٨. أما جيروود: فهي منطقة في سوريا بعد القطيفة (راجع الخريطة)

٣٢. كمد : تغير لونه، وكمد الرجل : كثر حزنه، أو حزن حزناً شديداً . هذا الخوف وهذا الحزن، في بداية الرحلة من لوعة الفراق، سنلاحظ تبدده أثناءها وفي نهايتها (عندما أقلت عصاها) في كربلاء المقدسة .

٣٣. عطنت الإبل ببركت، والوطن للإبل كالوطن للناس، وقد غلب على مبركها حول الحوض .. من الماء... المعطية : منطقة في سوريا قبل القريتين . لاحظ الخريطة .

٣٤. قَرَّت العين : سرور ورضى، وقرب بالمكان : أقام وسكن واطمان . القريتين : منطقة في سوريا، راجع الخريطة أيضاً .

٣٥. يقصد : تدمر، المدينة السورية التاريخية المشهورة . راجع الخريطة .

٣٦. أراك : منطقة في سوريا . راجع الخريطة . والآراك : شجر المسواك .

٣٧. بطح وانبطح : نام على وجهه، والبطحاء : تراب لين مما جزته السيول هو وحصاه السهل اللين في بطن المسيل . ومنه : بطحاء مكة ويطانح النبط في العراقين . راجع : الصحاح . مادة بطح، ج ١، ص ٣٥٧ . لسان العرب، مادة بطح، ج ٢، ص ٤١٣ . ومنبطح الربيع على ما يبدو منطقة في سوريا .

٣٨. أربعنا وأربعنا في موضع كذا : أي أقمنا به في الربيع . والمربع : منزل القوم في الربيع خاصة . راجع : الصحاح . مادة ربيع، ج ٣، ص ١٢١٢ . ثم إن ذكره للربيع مرتين في سطر واحد، ثم لاحقاً يتحدث عن البرد والطقس المعتدل يدل على أن الرحلة كانت في فصل الربيع .

٣٩. المربع المربع : موقع في بادية الشام في سوريا .

٤٠. جب جباب : منطقة من بادية الشام، وهذه المنطقة في بادية الشام التي تكثر فيها الآبار، حيث سميت العديد من المواقع باسمها، كما نلاحظ هنا وعلى الخريطة أيضاً .

٤١. الجب : البئر الواسعة، جمع جباب، والجباب بالضم : شئ يعلو ألبان الإبل كالزبد . الصحاح، ج ١، ص ٩٧ .

٤٢. قلنا يقصد قال قلنا قليلاً قيلولاً : أي نام وسط النهار أو الاستراحة فيه وإن لم يكن نوماً . راجع : الصحاح، مادة قيل، ج ٥، ص ١٨٠٩ . والسمل - على ما يبدو - منطقة في سوريا على ضفاف الفرات . علماً أن في العراق وعلى ضفاف الفرات مكان بنفس الاسم .

٤٣. قيل : القائلة : الظهيرة، قال يقيل قيلولاً، وقيلاً ومقيلاً (نام في القائلة، والقائلة الظهيرة) والقيل : شرب نصف النهار، قيله فتقيل : أي سقاه نصف النهار فشرب . الصحاح، مادة قيل، ج ٥، ص ١٨٠٩ .

٤٤. كذا .

٤٥. الحرف العريان : يبدو أنه منطقة في سوريا أو العراق على الحدود .

٤٦. غرثان : الجائع .

٤٧. اللقائم منطقة في العراق بالقرب من الحدود مع سوريا (راجع الخريطة) .

٤٨. قرم : الاشتياق لأكل اللحم .

٤٩. العقلة : منطقة في العراق .

٥٠. في المخطوط : «الكبسة» والصواب : الكبيسة وهي منطقة في العراق بموازاة شط الفرات بين كربلاء والقائم (راجع الخريطة) .

٥١. منطقة في العراق، ونلاحظ أن الشيخ حسين لم يستخدم هنا مصطلح جب، لعل هذا البئر هو أصغر حجماً .

٥٢. المضيق : منطقة في العراق .

٥٣. الفلك الدوار : مدار النجوم .

٥٤. من الأفضل أن تكون الجملة بحسب سياق ما قبلها وما بعدها : ونجومه سارية في الليل ومستخفية بالنهار .

٥٥. أي أن الانسان عكس النجوم المسخرة جبراً، فهو حر طليق يختار مساره بنفسه ...

٥٦. العرب : يقصد بهم العرب الرحل الذين كانوا يعتدون على القوافل . أما السماع فيعني كثرة ما حذروه منهم ..

٥٧. والروع : الخوف الشديد .

٥٨. إناء الحالب : الوعاء الذي يوضع فيه الحليب . والمذكور هو مثل يضرب في قلة التأثير .

٥٩. لعل الشيخ حسين يشير إلى الخيرة، وهو الأمر الذي كان يفعله وأستاذه الشهيد الثاني مثلاً في رحلتهم إلى القسطنطينية، راجع : الدر المنثور ج ٢، ص ٤٢٢ .

٦٠. الدثار : الثوب الذي يلف على الجسم . والدثار : الشعار .

٦١. زمر الشيء : شده

٦٢. في هذه الفقرة يبين الشيخ حسين تبدد الخوف من العرب الرحل بناء على أمرين : الأول : الإتكال على الله تعالى بالإستخارة، والثاني : الصحة والرفاق في الرحلة حيث أفرد لهم عدة أسطرميد حمر، ثم بعدها سماهم بأسمائهم الغير كاملة، والذين - كما يبدو - هم على دراية بأمر ردع أولئك العرب وعارفون بالطريق جيداً .

٦٣. أبو زيد الأولى : هي كنية الرجل شيخ القافلة، وأما الثانية فهو يشبهه بأبي زيد الهلالي بطل القصص الشهير، قد خصص الشيخ حسين هذه الفقرة لأسماء أصحابه في القافلة وهم : جمال، جمعة، فياض، ربيع، وحسن .

٦٤. قرا بالمكان : سكن واطمان . وقَرَّ عينه) سُرَّ ورضي، فهو قرير العين .

٦٥. السعداء : النجوم، ومفردها سعد، ومنها سعد السعود وهو أحدها .

٦٦. قرا : سكن واطمان . وقر الليل قرأ : برد .

٦٧. حارد : غضبان .

٦٨. الخليلي : يقصد صاحبه في القافلة . أما مناف : نفى الشيء : نجاه وأبعده، ونفى الخبر : أنكره، نافاه، عارضه وبأينته .

٦٩. الهيام : أشد العطش، الهيام : الرمل لا يتماسك أن يسيل من اليد لليينه، والهيام : العطشان .. قوم هيم : أي عطاش، وقوله تعالى في سورة الواقعة ٥٥، فَسَارِبُونَ شُرَبِّ الْهَيْمِ . وهي الإبل العطاش . راجع : الصحاح، مادة هيم، ج ٥، ص ٢٠٤٤ . وهامة : أسر حائط بالمدينة، أنشد أبو حنيفة :

من الغلب من عضدان هامة شريت
لسقي، وجمت للنواضح بثرها
راجع : لسان العرب، مادة هوم، ج ١٢، ص ٦٢٤ . وهم : صب الدمع والماء

:المطلب.

في هذا البيت يبدو لنا أن الشيخ حسين يخاطب ابنته سلمى المولودة بتاريخ ١٤ محرم ٩٥٥هـ ٢٤ شباط ١٥٤٨م. أو ولده البهائي الذي كان في عمر يقارب الستين هو المولود في ٢٧ ذي الحجة ٩٥٣هـ ١٨ شباط ١٥٤٧م. راجع: أعيان الشيعة، ج ٦، ص ٥٤.

حيث أننا نقدر بأن الهجرة كانت في ربيع العام ٩٥٥هـ ١٥٥٠م - بين أشهر آذار أو نيسان أو أيار - فتكون سلمى ابنة أشهر، فيشبهها بالرشأ، ويشبه نفسه بالضبي المجبر على ترك وطنه والهجرة.

المليح: مَلَح. الشئ ملاحه: بهج وحسن منظره، فهو مليح. والشذا: المسك أو الرائحة الطيبة

٨٣. حَتَام: أصله حَتَى ما، فحذفت ألف ما للاستفهام. الحاتم: القاضي، والحتمية: الأمر الذي لا مفر منه. والملقت في هذا البيت هو التهديد بالقتل في الشطر الأول. وفي الشطر الثاني موعد الخميس وهو يوم خروج الشيخ حسين في رحلته كما تقدم الحديث، أما لميس فهو اسم امرأة يضرب فيها المثل.

٨٤. هجر هجرا: تباعد، هاجر: ترك وطنه. الخميس: الجيش الجرار. أما هنا فهو يوم الخميس الذي فيه خرج الشيخ حسين في هجرته التي يعرف أنها النهائية لذلك استخدم مصطلح الجرة وليس السفر.

٨٥. هاض العظم: كسر بعدما كاد ينجبر، والهيضة: معاودة الهم والحزن اليوس.

والمطر، وهم الماء: انهم، فهو هامر منهم، راجع: كتاب العين، ج ٢، ص ٥١.
٧٠. القيم: الذي يقوم بالأمر ويسوسه، ويبدو أنه يقصد أبو زيد شيخ القافلة.

٧١. الذمار: العهد والأمان والكفالة. الذميم: الذم: نقيض المدح. وماء ذميم: أي مكروه، وبثزيمة: قليلة الماء. راجع: الصحاح، مادة: ذم. ج ٥، ص ١٩٢٤.

٧٢. هذه الصفات هي في رئيس القافلة الذي ما لبث الشيخ حسين أن يخي عليه.

٧٣. يريد أن المنازل التي نزل بها كانت بمجمليها جيدة، وبالأجمال يريد أن يخبرنا بأن الطريق التي سلكها والمنازل التي نزلها كانت موفقة.

٧٤. المنهل: المورد أو المشرب، وهو عين ماء تردده الإبل في المراعي، وتسمى المنازل التي في المفاوز على طرق السفار مناهل، لأن فيها ماء. راجع: الصحاح، مادة: نهل، ج ٥، ص ١٨٢٨.

٧٥. الربيع: فصل الربيع، الشائق: ما يشوق الإنسان بجماله وحسنه، وهي دلالة ثابتة على أن الرحلة تمت في فصل الربيع ..

٧٦. ولعله كان في الأصل: بمن.

٧٧. جزئ الموضوع أجوزه جوازاً: سلكته وسرت فيه، والجواز: ما كان يعطاه المسافر في الصحراء من الماء ليجوز به الطريق، والجائزة: مقدار الماء الذي كان يجوز به المسافر في الصحراء من منهل إلى منهل والجوز: من كل شيء: وسطه. راجع: الصحاح، مادة: جوز، ج ٣، ص ٨٧١. أما الغلام فيقصد به زعيم القافلة الأنف الذكر لما له من خبرة ومعرفة بالطري.

٧٨. بالأوامر القدسية.

الخيرة، وقد ذكرها الشيخ عدة مرات... راجع آنفاً.

٧٩. كذا في المخطوط.

٨٠. يقصد المراقد الشريفة في كربلاء المقدسة على ثاويها أفضل الصلاة وأزكى السلام.

٨١. الرشأ: ولد الظبية إذا قوي وتحرك ومشى مع أمه، اللعيس: سواد مستحسن في باطن الشفة.

٨٢. نفور: يقال نفر نفورا نفارا: هجر وطنه وضرب في الأرض، فزع وانقبض غير راض عنه، راه مكانه: برحه. أما الراه: فهو ولد الظبي الخالص البياض، وتشبه به الحسناء. اليرام:

www.noormags.ir

السنة أهل جبع إلى اليوم. ولا زالوا يروون الكثير من المرويات عن تلك الأيام. ولا زالت هذه المنطقة التي يتحدث عنها إلى اليوم محاطة بالأشجار والكروم وفيها نبع ماء عذب مشهور إلى اليوم يعرف بعين الإبي ..

١٠١. سوس: الحب وغيره .

١٠٢. بعلبك: يعني فيها فترة التدريس في المدرسة النورية . وحصص: مدينة سورية قريبة من بعلبك، يبدو أن منها كانت تصدر المضايقات للشهيد وتلاميذه ومساعديه، ومنهم: الشيخ حسين الذي وإلى اليوم لا زال منزله قائماً حيث أقام فيه تلك الفترة في بلدة إيعات (عربي بعلبك). النحس: الضّرُّ وسوء الحال، ويقال: يوم نحس: ليس فيه خير، جمع نحوس.

١٠٣. الحبيب: على الأرجح هو وادي الحبيب في جبل عامل قرب طلوسه بلد أجداد الشهيد الثاني، وهذا الوادي هو امتداد لوادي الحجير المتصل بوادي نهر الليطاني، وهذه المنطقة بجمالها الذي لا زال إلى اليوم مقصداً للمتزهين.

١٠٤. الغرام: التعلق بالشيء تعلقاً لا يستطيع التخلص منه . والهمس: كل خفي من كلام ونحوه. هذا ومن المعروف أن الشيخ حسين كان رفيق الشهيد الثاني في رحلته إلى مصر، ج ٢، ص ٢٦٩.

١٠٥. الروم: هي التسمية التي كانت تطلق على اسطنبول أو القسطنطينية، وهنا يذكر الشيخ حسين أستاذه برحلتهم إلى العاصمة العثمانية لأخذ الترخيص بالتعليم في المدرسة النورية في بعلبك. راجع التفاصيل في الدر المنثور ج ٢، ص ٦٣٧، عبوس: عبس: تجهر وجهه.

١٠٦. الشموس: الصحبة، والشموس: علماء الدين، مفردها شمس الدين وهو لقب يطلق على علماء الدين والفقهاء والقضاة خاصة.

١٠٧. يريثوا: رثي رثياً ولا يصابه ضعف وقتور.

١٠٨. السوس: الحب وغيره . وهنا يريد أنه ظهر من أهل الروم (العثمانيون) في اسطنبول أو القسطنطينية كل الحب .

١٠٩. ساره: ناجاه وأعلمه بسره، وسر سرورا . والأوس: الذئب، وبه سى الرجل. وأويس: اسم للذئب جاء مصغراً، مثل الكميث واللجين . الصحاح: مادة أوس: ج ٣، ص ٩٠٧، وعلى ما يبدو أن خصماً اتبرى لهما في العراق لذلك استثناه الشيخ حسين بـ: «إلا».

١١٠. العلس: ما يؤكل ويشرب جميعاً، والعلس الشواء السمين. والعليس الذي ليس بالسمين ولا المهزول، بين ذلك، راجع: القاموس، مادة علس، ج ١، ص ٢٣٤. العكيس: هو لبن يصب على مرق في الطعام. الصحاح، مادة عكس: ج ٢، ص ٢٣٣.

١١١. يريد الإشارة إلى حدة النقاش والحوار والبحث في قضايا فقهية وفكرية وغيرها، وكانت فيها الغلبة للشهيد الثاني تماماً، كما في اسطنبول ومصر ...

١١٢. الطموس: الدرر والامحاء (اندرس وانمحي). الجوهري: الصحاح، مادة طمس: ج ٣، ص ١٤٥.

١١٣. الخنوس: الانقباض والاستخفاف، يريد أن العمر المنقضي. لسان

البؤس: نعتقد أن هجرة الشيخ حسين انطلقت يوم خميس، وفي فصل الربيع، كما مر سابقاً وكما سنبين لاحقاً. وهنا نلاحظ في الشطر الثاني القلق والخوف تماماً كما هي حال أستاذه الشهيد الثاني، كل هذا كان بسبب الملاحقة أو التهديد الذي من أجله ارتحل الشيخ حسين وتخفى أستاذه الشهيد في الجبال بين جزين وجبع. راجع: الدر المنثور، ج ٢، ص ٦٣٨ - ٦٤٢.

٨٦. العذل: اللوم، الرئيس: الشيء الثابت اللازم مكانه، ويقال فيه رسيس: الحمي.

٨٧. المائسات: ماس (فلان) ميسا: تبختر واختال فهو مائسومئاس: تريس: بلدة بحضرموت في اليمن، ولعل فتياتها كانت على شيء من الحسن والجمال الموصوف ...

٨٨. الكفل: الضامن. الخيس: مصدر خاس الشيء: تغير وفسد... وخيس الشيء: يئنه، وذلك، والخيس: السجن، والخيس: الدر. والخيس: الشجر الكثيف المتلف. لسان العرب: ج ٦، ص ٦٧.

٨٩. الشفق: أي الخوف.

٩٠. الطرف: النظر، طرف نعوس: مثل يضرب في العيون ونظراتها الجميلة كالفول: في طرفها حورٌ، والحور شدة بياض العين في شدة سوادها ...

٩١. المخاطب هو أستاذ الشيخ حسين الشيخ زين الدين بن عليّ العاملي الشهيد الثاني. العظن: يقال عظن الرجل إذا أغلظ جسمه . الحبر: العالم، جمع أحبار.

٩٢. مريس: يقال: مرس التمر بالماء أي دلكه حتى تنحل أجزاؤه .

٩٣. عموس: يقال ليل أو يوم عموس: أي مظلم .

٩٤. وأكوس: تنكس. والكوس: المشي على رجل واحدة، والكوس: الطبل... كوس: كوسه على رأسه تكوساً: أي قلبه، وفي الحديث «والله لو، فعلت ذلك لكوسك الله في النار» أي: لجعل رأسك أسفلك.

٩٥. المغنطيس: هنا يعود للحب الذي يُكته لأستاذه فجذب قلبه الحديدي تشبيه للعلاقة بين الحديد والمغنطيس .

٩٦. اللنس: اليبس، والنسيس: بقية الروح .

٩٧. والقرس: البرد الشديد، وقرس: جمد .

٩٨. المسجنان في « جبع » (بلد الشيخ حسين وأستاذه الشهيد الثاني ومسقط رأسيهما) الغربي هو مسجد الشهيد الذي أشاده بنفسه، (وقد أعيد بناؤه حديثاً بالقرب من منزله الذي لا زال ولكنه مهدم، والمسجد الغربي يبعد عن الأول حوالي الخمسين متراً تقريباً.

٩٩. در دُرّه: كثر خبره، ويقال في المدح أو التعجب: لله دُرّه. النقيسة: حي من بلد الشيخ حسين وأستاذه الشهيد « جبع » يقع فيها كرم الشهيد الذي كان يحرسه ليلاً ويقير فيه صيفاً وموقعه معروف إلى اليوم بكرم الشهيد ...

النقيسة: اسم مكان في جبع.

١٠٠. الكروم: هي إشارة غير مباشرة لكرم الشهيد الثاني الذي كان يعمر بطلقات الدرر والتحقيق والمناقشة والحوار، وهو المثل المتواتر على

العرب، مادة خنس، ج ٦، ص ٧٢.

بالاجمال يريد الشيخ أن يعيش ذكرياته الشاخصة بباله دائماً وهو الأمر الذي يعز عليه لذلك يلجأ. بحسب البيت التالي. إلى الله تعالى المهيمن، والطريق أو المنهل فهو طوس، ويعني بذلك ساكن طوس في إيران، وهو الإمام الرضا عليه السلام.

١١٤. المهيمن: أحد الأسماء الحسنى لله تعالى. أحسن الشيء أو أحسن به، شعره وعلمه أو أدركه بأحدى الحواس الخمس، وفي القرآن الكريم من سورة آل عمران ٥٢: **فَلَمَّا أَحَسَّ عَيْسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ...**، وفي المخطوط أموري، وهو خطأ والصواب ما أثبتناه الأحموس: الجري الذي لا يهوله شيء.

١١٥. المنهل: المورد أي الموضع الذي فيه المشرب، صد صنا صدوداً؛ أعرض أو منعه وصرفه. طوس: الأرض التي فيها مرقد ومقام الإمام الرضا عليه السلام.

١١٦. بوس: البؤس. وهو يقصد أن بعد البؤس يعان ذال لب.

١١٧. الخسيس: الدنيء، القليل والتافه.

١١٨. العيس: كرام الإبل. وهنا يرد الرحيل باعتبار أن العيس هي وسيلة النقل في الهجرة آنذاك.

١١٩. ترس: الترس من السلاح المتوق بها، وجمعه أتراس وتراس وترسة وتروس، ورجل تارس: ذو ترس، ورجل تراس: صاحب ترس.

١٢٠. السربال: القميص أو الدرع أو كل ما يلبس، وفي القرآن الكريم من الآية ٨١ في سورة النحل: **...وَجَعَلَ لَكُم سُرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسُرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ...** أي الدرع. أما يميس: الميس: التبختز. وقد ماس يميس ميساً وميساناً، فهو ميساً.

١٢١. السرائر: ما يكتمه المرء في نفسه.

١٢٢. المجاوبة والتجاوب: التحاور، يقال إنه لحسن الجيبة، بالكسر، أي الجواب، ورجل ناصح الجيب أي أمين. والجوى: الحرقه وشدة الوجد من عشق أو حزن. أكابه: أحرته. كبه: قلبه، وصرعه، كأكبه، وكبكيه فأكب، وهو لازم متعدد، وأكب عليه: أقبل، ولزم، كانكب، وله: تجانأ، وكب: ثقل، وأوقد الكب، (بالضم): للحمص، والفزل: جعله كيباً.

١٢٣. الباس: البأس وهو العذاب الشديد. المهجة: الروح.

١٢٤. التحول: التحول، فقد نحل جسمه ينحل: أصابه ضعف، والنحل: العطية. بزيبر: سلبه.

١٢٥. أزهر: النبات أو الشجر طلع زهره. والزاهر: الحسن اللون والمشرق من الألوان.

١٢٦. سَفَرٌ: وضع وانكشف. الرائد: من يتقدم القوم يبصر لهم الكلال ومساقط الغيث، والرائد: لا يكذب أهله.

١٢٧. في الشطر الأول يبين الشيخ حسين أن هجرته كانت في فصل الشتاء، وهذا ما ذهبنا إليه آنفاً (فصل الربيع) - ويبدو أن «حكيو» أي لأمره، وتعود للمخاطب الحبيب - وهو أستاذه الشهيد - في مجمل هذه القصيدة

الهاجري، المهاجر، وهو من ترك وطنه ..

١٢٨. لظى: التهذيب، وإذا حذق بالدلالة. راجع: لسان العرب، ج ١٥، ص ٢٣٨. والضامر: القليل اللحم الرقيق، وضمرٌ هزل وقل لحمه أي انكمش وانظف بعضه إلى بعض.

١٢٩. النحل: مر الحديث عنه (نحل: هزل جسمه وأصابه ضعف).

١٣٠. يحتمل أن يكون الناسخ السيد حسين ابن السيد صدر الكركي، والاحتمال بعبيد، لأن كتابة المخطوطة لاتم على أي فضل وعلم بل تدل على كون الكاتب أمياً ثقافياً ترجمته في تكملة أمل الأمل، ص ١٨٠، هو السيد حسين بن حيدر الكركي ابن السيد عز الدين أبي عبد الله الحسين ابن السيد حيدر بن قمر الحسيني الكركي العاملي، كان عالماً فاضلاً جليلاً موصوفاً بالمفتي وبالمجتهد. كان كثير الشيوخ، يروي عن البهائي وعن المير داماد وعن الشيخ محمد ابن صاحب المعالمر كان حياً سنة ١٠٣٨ ق.

وله في الأعيان ترجمتان: الأولى ج ٥، ص ٣٣٩. وترجمة مطولة في أول الجزء السادس حيث يناقش السيد محسن الأمين الاشتباه باسمه مع آخرين، وذكر شيئاً من إجازة الشيخ البهائي له... وذكره الأمين أيضاً في عدة مواضع من أعيان الشيعة وأثنى عليه لكثرة مشايخه وطلابه انظر مثلاً ج ٨، ص ٣١. في ترجمة الشيخ علي بن هلال الكركي الشهير والده بمنشار الذي استقبل الشيخ حسين بن عبد الصمد في منزله باصفهان عام ١٤٦١ هـ، ويقال: إنه هو الذي دعا إلى إيران... راجع دراستنا لرسالة الشيخ حسين إلى الشهيد في مجلة المنهاج عدد ٢٩.